

بروایه ای بخنفت شما گذشته بود پس آنحضرت بر وایه یکجا پیوسته ان طفل را میبوسید مفسر بود و بلطفه الف و لاد اکابر کلمه بحمد المصطفی صبرم  
یعنی وای را بگریه در رفتی که جلوه و محبت مصطفی با ایشان شدنی کند پس بروایه زینب خاتون عرض نمود که ایسراد سه و زانست که این طفل را بخورد  
است شربیه از این کرده او برای دلبنه این مظلوم طفل معصوم برداشته بشید اطمان از یک آنجمله سید فرمود ایقوم شما بطفل او در میان  
و اهلیت مل و بیعت مرا شکستید حال سزا در میان این بچه و جانش خود باز کردم یا ستر این بچه و هیئت بکر کسی مانده است مگر زانرا افعال  
که نبره و شمشیر بکار نمیزند بلکه اسقوا لهذا الرضيع اما زونه بملکی عطشا من غیره نسیب آناه ایکم یعنی ای بر شما این طفل میخورد را شربیه  
بنوشانید یا بنی سید که چگونه بخوبی بچیدن شدت شکنی و این طفل که گناهی نکرده است آنحضرت با نفا فرزند کفنگو بود که ناکاه بروایه مایه و حرامت  
کامل بچراجه کار گذاشت بچایب طفل شرب خوراند انداخت آن شیر زن نامی بر کلو میباید ان طفل معصومت و کلو نموشن از هم شکافت پس  
انعام مظلوم متوجه بید خوابید فرمود بکبر از بید این طفل این آنحضرت از شیر از حلو میباید ان طفل کشید خوراک مکان قبر جار کشید آن  
مظلوم آنحضرت بود شرب خور در زرحلو طفل معصوم گرفت چو از خوشد بچایب سما پاشید بکفتر از آنحضرت بر زمین مایه فرمود و هو  
مازل انه بعیر الله یعنی اسانست بر من این بلاها که بر من نازل میشود در وقتی که ملاحظه مینمایم که خدا مطلع است بر آن و صبر نمود من بر این منشا  
خوشود خداوند علک بعد از کف خود را گرفت بر زرحلو طفل تا اینکه کف میباید بر از خوشد فرمود یا فخر اصبر و احبب فیما اصابت یعنی  
نفس صبر کن بر این مصیبت و طلبه اجر خور از خداوند عالم بعد فرمود خداوند تو مطلع از مصیبتی که بر ما وارد میاید در دینا از آنچه ما کردیم  
از برابر و ز قیامت فرمود بروایه آنحضرت خداوند گواهاش بر این مفهوم ظالمین که نند کرد اندک ازاله سول خدا را بر ما در زمین نگذارند این  
انتقام گرفتاری بر زحمت این عمل معاطه در هر چه شد و ان اما مظلوم ملاحظه نمود بان طفل شرب خور معصوم که با آن خود شاد و خوشحال  
گردید بروایه منتهی از زار گرفت فرمود قل الله قتلوه یعنی بفرزند خدا بکشید که هر که نور آگستند چه بیاجران کردند بر خدا و بر بند  
حرمه ال سول خدا بعد فرمود علی الدنيا بعدک العقیبه بعد از تو خاک بر سر نند کانی دنیا باشد بعد ان امام مظلوم بروایه بخار و درنگ  
کرد کار کرد و عرض نمود که این طفل نزد تو کتر از حجه ناهه صالح نیست خداوند حال که مصلحت در بار بقوم مایست پس فرارید اجر انصاف  
در دار اخره و بر او اثر شاد پس کف میباید خود را بر زرحلو معصوم گرفت چو از خوشد بر زمین ریخت فرمود ایسراد در کار من اگر جسد نمود  
از ما نصرت خود را از سما پس قرار بدو ثواب انصیبت را بجهه مادر اخره و انتقام بکس از برابر ما از این قوم ظالمین پس حضرت ان طفل شهید را بر  
داشت و آورد نزد سایر شهدا اهلیت خود بر زمین گذاشت از جمله مسلم منقولست که من در عسکر سپید بودم و نظر منموم بسو ان طفل کبر  
رودست سیدالشهدا شهید ناکاه بد از جمله زنه بر زمین مایه بود که نوا و نور افرا و میباید از این بار در از زمان کافی اندا و کافی  
میخوست و من فرمود و اولاد او فیما و امی قلبا یعنی ای وای از فضیلت کشته شده من ایوا از مصیبت سر زلف من و انزل آمد بر ان طفل خود را  
بر ان طفل انداخت و دختر چند از جمله بیدر زمانه ندر خور او بر نفس ان طفل شهید انداختند سیدالشهدا با قوم کفنگو بود چو از امام  
ایضا ال از اترق از اند خیر مشاهده نمود فی القوب بجانب ان زرفند و ان زرافه و غطره و فیضی فرمود و بدارک و ملاطفه او را بجهه بر کرد اند  
از اشخاصی که برودم بودند پرسید که این کس کشتن این زن ام کلتوا ست اند خیران فاطمه سکنه رقیه میباید پس بروایه احتجاج ان امام مظلوم  
از اسب در آمد بعد از شرب خود زمین حاضر نمود ان طفل شهید معصوم را بخون و اغشتر نمود و بعد فرمود مؤکف بود عرض نمود ان مظلوم  
بد کاه کبرایه که این طفل زکتر از حجه ناهه صالح نیست شما ان است باینکه ان مظلوم نافر الله فرزند نافر الله است که سول خدا استفاش ابدان بیکو  
نموده بالایشان با فرمود چنانچه صالح پیغمبر شما فرمود با خود که ایها نافر را که حکتم در سوز و الشمس ساز فرمود است فقال لهم سو الله نافر  
الله سبقها یعنی صالح پیغمبر فرمود با خود که و اگر از بد نافر را و احد نمایند از پی نمود و از اینکه او را از اب منع نماید پس انقو تکذب نمودند  
پیغمبر خود را و ان فاطمه را نموند و همچنین جفا کاران این امر آنحضرت را نند بیکر نافر الله اولاد که امیر المؤمنین کشتند حضرت سول در شیا  
قال و فرمود اشقی ال اولاد ال اخرین شقی عاقر نافر نمود و نافر الله دیم را که اما حسن بود بر جفا شهید کرد نافر الله سیم را که حضرت امام  
بعد از آن نمود شمشیر زدند او را و سپاه او زمین انداختند حال آنکه از ان نافر هیچ ضرر برایشان نبود بلکه از ان نافر برای ایشان عظم منافع  
بودیم بجهه برین و بسط از این مذکور خواهد در اول نذنبات اما بعد مختص این ان نافر الله یعنی سیدالشهدا فرزند نافر الله  
یعنی علی اصغر را از میان سایر شهدا بد من نمود شاید این بود که چو ان طفل مظلوم هیچ فدیگی نداشت که جلیب فی حجه خود یاد نع ضرر از خود نافر  
فر چند بیکم سخن گفتن باشد بخلاف سایر شهدا از آنرا که ایشانان جمله نع شر از خود مینمودند هر چند تکلم نمود بکلام غلط و چو کلام از کین  
انظا المان بود باشد و شکی نیست که اگر کس بجهت نافر الله جلیب فی با نع شر از خود نماید با وجو این چنین ظلمی بر او وارد آید بجهت عمل هم  
است ظالم او پیشتر عمل سخط خدا نکرده است پس ظالمین علی اصغر کمال استعلا حلول نقره خداوند نافر را بجهت سیدالشهدا بیکو اگر اسبیل در  
سما ام واقع میشد هر ان فی القوغضی فیهای سنالمان از نیشل لکر بجهت ترحم بر پیغمبر سیدالشهدا پیغمبر او و صیبا کرام او مشا و مکار را چنان  
خو خدا فوراً نازلند لکن چنانچه یا بقیهای مجوس ملکه اگر ان ظالمین ترکیب ظلم عظیم بیکو میشد نداشتن از امام زاده صغیر شرب خور

بربان هرانیه عدالت الفوز ناریستد بر انکاران و چون ان امام مظلوم میداشت که انظلمان بعد از قتل شهیدان انظار ایشان  
خواهند یافت و ان عمل شیعی هر چند نسبت به ابراهیم است و لکن نسبت به علی اصغر بزبان که محل ترحم است در همه ادب و هیچ دروغی از خود نماند  
نمود هر چند بد شنی مقال در جواب ان گروه ضاله بود باشد اعظم بود و ان امام مظهر رحمت و اسع خلد و ند عالمیان بود لهذا از همه ترحم بر امت  
نعمت خود غنچه ان طفل شیر خوار بی زبان از دهن نمود که مایا انکاران است بد ان طفل بر زبان نماند در میان عصیان بر البرز ساند و ان نور  
فدا الهی را بر خود آورد و ان کتاب بعمل نسبت به بد ان امام هر چند اعظم از کل بود و لکن تحمل و صبر ان بزرگوار از کل بود بر هر یک از قوه و خصیت  
و حرمت نسبت به ان امام مظلوم بایکد بگو و صامه معاله منمو و لکن جنبه رحمت معقد بود در مقام هیچ چنانچه کواهنست بر ان مطلب فخره با من نسبت به  
غصه خارا عدا کلام انکه در میان است ان ظلم بر ان طفل شیر خوار بر با شسته نشا بر او و خن انشد در باقیم قهار و طشوا از میان و در میان ظاهر با نا  
است بد اعتراف خود نمود استخوانهای ایشا بصد ستم شد و اسرع خواهد بود با شغافا قهر جبار و در سخن انظار بر طفل شیر خوار  
سبط پیغمبر اعظم خواهد بود و ان ساخران بر اشیا سی که در الحمله قادرند بر جلب نفع و دفع ضرر از خود و میبوتند در رد خود را با بسا ایان  
نماند بکما غلیظه جواب با سزا با بظان ان بر اینر و شمشیر سینه سندن چنانچه ستر است بر ان مطلب صبت سیدان شهیدان شیعیان خود که فرمود  
شعبی ما ان شریتم ما و غدا فاذکرونا و ستمم بغیر ما و شهیدانند و یعنی ایشیا من فرقی که انجو شوکار نوشید مرا یا نماند هنکای که  
یا شهیدان به بنید و بن شهاه من ندید نماید و انما السط الله من غیر من فلو نوب و یحیر الخجل بعد الفل عمدا استحقاق یعنی نه سبط پیغمبر  
که مرا بچرخانستند بعد از کشتن بد را بر این ستور پایا لکردند بعد از مظلوم مقامی که در صدامها ظاهر ما ظالمین بر او و خواستاد  
اصطحاب بر میان بد افضا فرمود است بر همین ظلمی که بر علی اصغر وارد آمد است چنانچه فرمود لیکم فرمود عاشوا اجمعان نظروا کیف انشیت لطف  
فابوا ان یحجوا یعنی کاشکی ایشیا من روز عاشوا در صحرای بکر بلا میبوید میداد بگو که ان بر ان طفل شیر خوار خود علی اصغر طلب به بنمو  
و ایشا رحم بر من و بر کورک من نمیکردند سقوسه یعنی عوض الماء المعین بالزر و و مصفا هذا ارکام الحجون یعنی در عوض رتبه عدان بر خلق  
ان طفل ندید اید از این بلیه و در ان اذ انبصبت که بسا بلیه مصیبت عظیمی است که خراب کرد ارکان مکه معظمه را و باها هم قلیجر حوا فیک رسول  
الغفلین فالعنوهم ما استطعتم شعبی کل چنین وای بر ایشا که بچرخ نمودند فلب سوجن و انسر ایشیا من باید در همه روزان که توانید  
کنید بر انظلمان که احتمال دارد که نشاد فر علی اصغر میا سار شهلاء این بود باشد که جو انحضرت عالم بود که ابدان شهدا را چند روز بد  
نخواهند نمود و حق بد بعضی از ایشا را بعد از ده روز دهن نمودند و ظاهر هویدا بودن ابدان مظلوم برای نظر ناظران سیم اطفال شیر خوار بر زبان  
بیشتر طشای هر چند اند قهار مبرود از بنها بود از نظر بی نوع انشا لهذا حضرت ان طفل شیر خوار را در دهن نمود از میا شهیدان ان نفس غنچه بخورش  
بنها بود باشد از نظر ناظران احتمال دارد که نشاد فر علی اصغر این بود باشد که جو محضر میدانست که سر ما شهدا را از ابدان مطم مرایشا  
جدا خواهند نمود و بر سر نیزها خواهند کرد در شهرها گردانند بر بد بر ان طفل شیر خوار و گردانند شهر شهر و دیار دیار و شام و بخار  
انبا و عبیدان را از اتمه پیغمبر سار بر فرق کفاران سر شیر خورشما هه از نونک نهر اشرا را با نفاق جمع ملل از مندانین و کفار بر عصمت و  
نقص ان طفل بر زبان و عدم صدق و تقصیر از او که نشا حصول غلطی شود از ان بید با بیشتر فلشا افضح اتمه و غیر ضاحک خواهد بود لهذا از  
رحمت ترحم براته نفس خود بخون ان طفل صغیر بر زبان از دهن نمود که انکار ان طفل از او و در دهن سر ان طفل شیر خوار بر زبان بر نونک سنا نماند  
بشهر دیار بد یا نکردند احتمال دارد که وجه فر علی اصغر ان بود باشد که چون بد ان دنیا نازک و لطیف بود و بجهت کوه چک بود و تیز بود  
و انقلا باد و صوفای خود نمود ان بید دنیا ابدان مطم مرایشا ستور شاید اثری از بد انشوا شهاه روز بر زبان نماند لهذا ان امام مظلومان  
نحو اعست دهن نمود و احتمال دارد که نشا فر علی اصغر ان بود باشد که چون ماد سکینه مادر علی اصغر یکی بود که از باب دختر اثر الفیس بود باشد  
و انحضرت بسیار دست میداد بر باب سکینه او قبل از این ذکر نمودیم که همینکه حضرت نفس علی اصغر از من گذاشت سکینه با جمله از زبان  
از جنبه برین اطفال خود را بر رو و نفس علی اصغر ندانند و بسا کبره به فراری منمو ندانمظلو از همه ترحم بر سکینه را بر نفس علی اصغر  
دهن نمود تا انکه انهم در کان مباحورا بد بد نفس انشوا هلاک نمایند سیم ابدان خطه اینک محبت ماد بطفل شیر خوار باشد از بد شیر خوار  
هر چند بچرخند بیشتر باشد محبت الدن و براد و خور نیست با و بیشتر است و ظلم از بد بر او تر از چنانکه کواهنست بر ان مطلب سوال حضرت اما  
زین العابدین از منهاد میا فانیان شهدا از جمله کاهل که فائل علی اصغر بود و غیره و انشوا در ان بلیختر داشیح طوسی از منها بر عرو و انیا کرد  
است که گفت در بعضی از سنوا بعد از جمع سفر حج بمکه و ان شد و فجل حضرت اما از ان العابدین فرم حضرت فرمودن شهاه حمله اهل  
است عرض کرد او را در کوفه زندگدا شتم پس حضرت سببارک بدعا بر او است مکرر فرمود خداوند با و بچساکری می و انشوا منها الفیس بود  
بر کوفه بدد که بخنار ابو عبیده شفی خورج کرد است با من صدق و محبتی داشت بطلک چند ذکر از بد بچساکری فرم از حضرت بدید او فرم  
وقتی که رسید بدم که او از خانه بر من میا بد چون نظرش بر طرفنا گفت اینها چرا بر من ما آمد و ما را مباحکاد نکفی و با ما شریک نکرد بدید و این  
امر گفته ایها الامیر در ان شهر نمود و در ان چند روز سفر حج را اجنت نمود من با وسخن میگویم و میفرم تا بکاسه کوفه رسید و انجا عتقا

# مجلس

کشد ایستادگان یافتند که انظار بپیش ناگاه دیدند جماعتی میانند چون نزدیک او رسیدند گفتند ایها الامیر بشا در یاد تو را که هر ملاک کاه  
کفیم و چون نماند زمانی گذشت نامعلوم ترا آوردند ما را کرده او را در میان انرا انداختند چون انرا او گرفت گفت من شما الله بخار گفت تسبیح خداست و  
در هر اوقات ما را بنویسند تسبیح کفیم تسبیح من برای آن بود که در این سفر بخدا عرض کنم اما من از این بدین رسید و احوال انرا معلوم دارم  
پرسید چون گفتیم که او از آن گذشت دستها غبار داشت و نرفت کرد او را که حضرت حرارتش را با او بجای آورد و استقامت دعای آن  
حضرت را مشاهده کردم پس بختار سوگند داد که نوشیدند از آن حضرت این امر سوگند یاد کرد که شنیدم پس از آن سبب برآمد و در گفتن نماز کرد و بعد  
نماز سجده رفت و سجده را بسیار طول داد و سوا شد و چون بدید که انقی سوخت بر کشت من همراه او روانه شد تا آنکه بد خانه من رسید گفت ایها  
الامیر اگر من مشرک و بجان من فرودانی و از طعام من بنوا نمائی موجب نفع من خواهد بود گفت ایها الامیر من خبر میدم که حضرت علی الحسین را  
دعا کرد است و خدا انها را از دست مستحقان گردانست و مرا نکلیفت میکنی که فرودایم طعام خود را در روز برایشان نهد و روزی که چون در مصیبت  
این طفل شهر خوا از ذکر مصیبت اکثر شهدا سوزناکتر و غم آنکه در شعله با تراست ذکر شهادت او بنویس و بگویند و ایستاد است پس باکی نیست که در صدت  
ان بر ایم و اشک مانند قطرات باران از دیده شیعیان بر آمدیم شیخ طبرسی در کتاب منجی و انبیا گفته است که چون بدید ناس حضرت عیسی را انکرده خود را  
بدیده شهادت رسانیدند لشکر غیر سبک و آوردند بر اصحاب آنحضرت چون انما مظلوم و محسوس را مشاهده نمودند دادند که ای پادشاهانند که  
ایستادند ما را ای فرزند منی هست که نرفت ما را رسد ای طالب حق هست که یاری نماید ما را ای که هست که از خدا بفرستد و دفع نماید شر اعدا از ما  
ای که هست که شر برای دهد ما بطفل که طافش کنی ندارد چون علی اکبر این ندا را شنید از جا برخاست و هجده سال از عمرش نپوشیده بود و بعد  
پدر بزرگوارش عرض کرد انا لیک بالمایاست یعنی بسید من میباید از برای تو حضرت فرمود امیر بارک الله فیک یعنی برو خدا میباید که کرد  
این غم تو را بر علی اکبر و زوجه بود است و در بجانب غربت او در چون با بفرمان رسید خود را در دنیا از طرف فرار از اب کرد و توجه پدر کرد  
خود کردید چون بخت از آنحضرت رسید عرض کرد ای جان این است با شما از آن بودم را و اگر چه از آن است با ما اندک لطف بفرما که جدا  
سوگند که من گشته ام پس آنحضرت با سماع این کلام گریست و علی اکبر در آن گرفت و بر انخواستند طرف فرار برداشت نیز بیک من ان طفل بود چون  
طفل معصوم خواست که با شامه که ناگاه تیر زهر آلود از لشکر مخالف بر حلق ان طفل بگذاشتند و ان طفل معصوم را شهادت کرد قبل از آنکه تیر او  
اما مظلوم که این شد طرف فرار بردند و افکنند دید خود را بجانب شما کشود و عرض نمود خداوند انوقت شاهد بود و قومی که تیر او درند شبیه تیر خلو  
بجیب رسول بود منقولست که چون هانی بر عیثت از بنو مخار او زدند با نام معروف و ای یابن توان بنویس که حضرت امام حسین طفل شجاع را آوردند از شما  
ابطالید پس بگوشت ان طفل را گفت لا والله پس بخار بجای آورد فرمود تا پنج آهن بگوشت او کوفتند تا از گوشت دیگرش بر نرفت و هنوز زنده بود فرمود  
دستها او را بر بدن تابانند و اصل کردید الحمد لله مجلس نهم در بیان شهادت شهید روح العالمین فدا و قتل عبدالله الحسین و عبدالله  
الحسین در کربلا حضرت امام علی با فرقه منقولست که آنحضرت فرمود قائم ظهر خواهد بود در روز شنبه یوم عاشورا و از روزی که حضرت امام حسین  
بدیده شهادت رسید آنحضرت امام جعفر صادق منقولست که سینه سوزناک بسیار در هر خود را در روز عاشورا در دهان طفل شیر خوار ظاهر  
زهر او مینمود و چربی با ایشان خوبید تا شاد بودند بودندان اطفال که سینه ایشان را از بدن منو خدا و فرمودند که در روزی که کوفتند  
در روز عاشورا در عهد او در زخم است که حضرت موسی علیه السلام عرض نمود پروردگار ایچو سبب فضیلت داری که در محراب مبارک حضرت  
فرمود سبب خصلت حضرت موسی عرض کرد اند خصلت که اندام نام نیمی اسرائیل را که ایشان را بعد از آن حضرت فرمود نماز زکوة و روزه و حج  
و جهاد و جهاد و در این عالم عاشورا حضرت موسی عرض کرد ای پروردگار من در آخر الزمان که کربله کند با خود شبیه کربله بگذارد و عباد را بکند در  
مصیبت لدم مصطفی مگر اینکه هشت بر ای و واجب بشود و کسی نیست که انفاق نماید با خود و در محراب من در کربلا مصطفی چه طعام بود باشد با  
درم یاد بنای غیران مگر آنکه برکت میدهم از برای او در دنیا هر در هر در محفند در هم و او را داخل هشت خواهم نمود و کاهمان او را خواهم از زید  
و بخت و جلال خود سوگند که نیست که یاز آنکه بکفره اشک چشم او جای شود چه در روز عاشورا باشد چه در غیر روز عاشورا مگر اینکه منویم  
از برای او اجر صد شهادت او از حضرت امام جعفر صادق منقولست که فرمود چون روزی که فرمود میاندا از شما ملانکه چنانکه با هر ملکی از ایشانند  
شیشه از بلور سفید دور منزند در خانه و مجلسی که میکنید بر حسین پس انملکه جمع میاندا شک دیدها ایشان را و در انشها صراط میکنند چون  
روز فیا نه شود و انش چشم مشعل کرد میافشانند از ان اشکها بد ها را از انش و بجز انشها انملکه بکند از انش از کربله کند رحمت عباس هر از  
فرسخ و شیخ طبرسی در کتاب منجی و انبیا گفته است که چون حضرت امام حسین بصبح بکربلا انش فریادند و ندا فریادند و انحضرت مشر شدند  
و عرض نمود ای حسین ما انصا و بارز انو مشام پس این ما را با آنچه مینویس و اگر ما را از انشها بقتل اعدا خود هرانیه هم ایشان را بقتل خواهد بود از آنحضرت  
ایشان را دعا بفرمود و فرمود من مخالف نمیکم تو بجز خود را که مرا بسینه خود چسباند و میباید بر ابو سید من فرمود ای حسین خداوند عالم خواه  
است که تو را کشته بنویسند ملاحظه نماید و سراسر نور انجو تو خفا شده بدید سوگند که من صبر من تمام تا اینکه خدا حکم کند با تو و او را  
بهترین حکم کند کان و سید طاووس در کتاب طهر از شیخ مفید از حضرت صادق روایت کرده است که چون سید الشهدا از کربلا معظمت و انملکه شهادت

فوجها چنانکه از ملائکه متوسلین و مردمان که در دستها ایشان خویشتن بود و بر کعبه الهی سوار بودند بختی که حضرت مشرف شد ملائکه کرد  
بر آن حضرت و عرض نمودند ای خدایا بر خلق او بخل از جود و بزراد بر دستی که حقیقت یاب بود جد و جور شو خدا را در موطن بسیاری و حقیقت ملا  
بنای نورش است حضرت فرمود و عدا که شما در محفل قریب من بقیعه من که در اینجا شهید خواهم شد نام او نیز که بلاست قوی که وارد کرد بلا شد  
بیاید در آن مکان ملائکه عرض نمودند ای خدایا حقیقت ما را مکتوب است که ما طاعت نماهیم امیر نور و عدا که خود نمائی از ملائکه نمود با دشمنی ما با تو هستیم  
حضرت فرمود ایشان نمینویسند من با حق مکتوب است که در بقیعه خود شو فوجها چنانکه از مؤمنین جز بختی که حضرت رسید  
و عرض نمودند ای کویا ما هاشمیه و ائمه ما را حقیقت ما را مکتوب است که ما طاعت نماهیم امیر نور و عدا که خود نمائی از ملائکه نمود با دشمنی ما با تو هستیم  
باشی هر آنکه جمیع نهار اهل کربلا میگویند حضرت ایشان را دعا خبر کرد و فرمود که بخوانید که این خدا را که بر جلد فرستاد است که بر وجه ظاهر آن  
است که اگر بود یا شیده فلانها حکم هر آنکه ظاهر میشود بخواهی که نوشته شد است بخواهی که نوشته شد است بخواهی که نوشته شد است بخواهی که نوشته شد است  
در صحنه دین بجز چیز امنی میشود این تکلیف است و آنچه چیز امنی میشود این خلو و کلام شخص اخلاقی و در شد غیر من در صحنه دین یا که حقیقت آنرا  
بر این اخصیاف نمودند روزی که زمین را چمن مینمود زمین کربلا را مکتوب است که ما طاعت نماهیم امیر نور و عدا که خود نمائی از ملائکه نمود با دشمنی ما با تو هستیم  
دینا و از آن لکن شما حاضر شوید در روز شنبه که روز عاشورا است در آن روز شهید خواهم شد باقی تمام ملائکه از اهل کربلا و برادران او  
بیت و سر ایچمه بزرگ معروض خواهند بود پس ایشان عرض کردند بختی که خدا و فرزند بختی که اگر اطاعت تو واجب نبود و من نبود خالق تو  
هر آنکه مخالفت میکردیم تو را و جمیع نعمت تو را بقتل میبردیم پیش از آنکه تو بر سر شد حضرت فرمود بخدا سوگند که قدره ما در دفع ایشان با بختی  
از شما و اگر میباید هلاک شود کسی که هلاک میشود از دست بخت و دلیل زندگانی شو کسی که زندگانی میشود از دست بخت و دلیل و سبک طاووس در کباب  
ملائکه حضرت صاف و روان کرده شد که فرمود شنیدم از یکم از امامان که با فرقه که میفرمودند چون ملائکه نمودند حضرت اما حسین را سجد با یکدیگر کرد  
هر یک از حضرت در فرستاد ملائکه نصر را تا اینکه با الهای خود را کشیدند بر سر حضرت اما حسین پس آنحضرت بختی که در میان نصر بر اعدا خود و ملائکه نمود  
با پروردگار پس آنحضرت اخصیاف نمود ملائکه حقیقت ما را مکتوب است که ما طاعت نماهیم امیر نور و عدا که خود نمائی از ملائکه نمود با دشمنی ما با تو هستیم  
پس آنحضرت را بختی که در میان او مشاهد نمودن بر آنکه هر چه از آنحضرت مشاهده شد بختی که در میان او مشاهد نمودن بر آنکه هر چه از آنحضرت مشاهده شد  
و در آنها ایشان خائف تر میمانند منظر میشد بپوشان ایشان و کبر حضرت اما حسین بعضی از خواص در مقام شد امری که خشنید که آنها ایشان  
و ساکن میشد جوارح ایشان و آرام میشد نفسها ایشان بر بعضی بعضی گفتند نظر کنید بسوا آنجا که هیچ باکی از مرگ ندارد حضرت اما حسین  
میفرمود با صحنه خود که صبر نمایند نیست مرگ مگر نظر که عجب میدادند شما را آن ناخوشیها صفت بسوختن و سمع و نعمتها دادیم کدام ملک از شما  
گرافت دارد از اینکه نقل نماید خود را از آنجا بسوختن چنان و اما این شما شما مثل کسی میشود که نقل نماید از قصر بسوزند و عدا که در آنجا  
زیر آن خبر دادیم از سوختن آنکه فرمودند نیازند ما تو من بختی که فرستادیم در آنجا خبر دادیم از سوختن آنکه فرمودند نیازند ما تو من بختی که فرستادیم  
هر که در دفع نكفتم و تکذیب کردی سلام ای نیکو دارا سید کفنا و اثر بار دیده اشکبارت شود و حسین بن مطلو حسین بن حاجه و اینکروا که ما در  
خدا اما جعفر صاف و روان کردیم پس یاد کردیم حضرت اما حسین پس حضرت صاف و روان کردیم ما نیز که پسیم پس آنحضرت فرمود که حسین بن علی فرمود است  
انا قاتل العبرة لا یذکره مؤمن الا یکی یعنی نم کشند که در داری با نیکند ما مؤمنی مگر اینکه کربان میشود ای برادر مؤمن تو هم نباید که کربان  
بر آنطو مخصوص شما بود است بلکه همیشه مقربانند که خدا در این صحنه کربان بودند این عزیز با بود است بلکه در این صحنه امیر با بر این  
این قولی از حضرت صاف و روان کردیم در آنحضرت امیر المؤمنین حضرت اما حسین فرمود یا ابا عبد الله اسوانت قدما یعنی تو از قبلم با کبر  
و اندر بود آنحضرت عرض کرد جعلک فلان ما حالی یعنی فلانی تو شو حال چو کوه خویهد تو که من اعدا ندانم خلو بودم فرمودیدم آنچه که مردم شنیدند  
اینرا ناسنود بینا باشی بل از آنکه مصیبت خود را دیدی و اولی نفسی میگردد لیکن بنوا امیه در ملک هم لا بر تو نیک عن نیک یعنی قسم بنوا امیه که ما  
بفرضه قله او است که البته بنوا امیه خونور تو خواهند بختی که لکن تو را از این حق تواننده که نایب آنحضرت عرض کرد بخدا سوگند که کربان این است  
و اقرار میکنم با آنچه خدا فرستاد است بصدق میکنم و او را و نکر بکنیم بدخوار و جتاه و حیل لامر در زبانه از ماجده مقله بر و غلامه  
واقیم لك الامم فی اعلا علیین و لم علیك الحور العین یعنی ما تو را در اعلا علیین برپا نمودند و حور نیاد در مصیبت قلیبا بجز بر و زبانه  
زبان مخصوص در اول جنت نصف حساب مسطور است نه هلاقتی که شما را که اطله العرش مع اطله الخلاب و سکان الجنان و البرا بجز کوهی  
که بلور و طلا بجهت خوشامعش خدا و جمیع طله خلایق و جمیع کسین بختها و ساکنین صحرا و یاد جدید دیگر راوی شوال کرد ما الظلال یعنی  
ظلال چسبند فرمود ای ایمنی بنی شاخورد در اصاب شیء و لیس شیء و اینجاست دلالت دارد که این مصیبت در بختی که نبرناشیر نمود است بلکه هر چه  
بیشتر باشد نایب را و بیشتر خواهد بود و بازه و جبهه لاله کرد اینکرا اهل بختی که بر پا کردید چگونه چنین نباشد حور العین از نور  
مقلین چنین خلق شده اند پس چگونه میشود که حسین از سوختن و اعطشا کو بد ایشان خویشتن او سربا باشند حسین را برهنه بر زمین انداختند  
و ایشان بر سرش شاد مگر باشند از سوختن منقول است که در شیء معراج مراد داخل بختی نمودند من در بختی که در تمامها تصور میکنم که در بختی

مجلس پنجم

این از دخی سبب چیدمان دارد و در این حصر کریم دیدم حوری زمینا سبت بر این که در آنها چشم من مانند سیر کوس میا بود من در این دیدم  
 این نیت خدا و او را که خلق فرمود است بلدم که انجور میکریم در آمد و گریست گفت لایق المظلوم المحسن خدا را بر این فرزند مظلوم و جسد خلق  
 فرمود است در بارگاه قدس که جمله مال نیست سرها بقدر سیمان هم بر این انونیم است جگر ملک بر این سنان فوحه می کنند کو با غریب است  
 اولاد ام است باری هم آسینا از مجرمان و مادئ از اسما و زمین و قلم و لوح و عرس و گریست جنت و زرخ و عدلان و حوال و غایتها از این  
 موجود بر مظلومی انحصار گریستنند بلکه بعضی از عراف کفنه اند که هر گریستن بجای مرجع بر گریه مظلوم است و هر سنجیکه از کوهی غلط را  
 طفلی که گریه با سنجیکه بر لب یام صحیح ند بارز دی سخن اینکه بر دخت دارد ابد سکسگی که در دو بوم رسد با سرخی در آسمان ظاهر شود یا جگر  
 در در بازند یا غبار یک تر که بیداید با صد که از عدا حاصشو از غم مظلوم است و بارش بر گریه بر مظلوم بر اگر جمیع موجود بر این آسینا  
 موجود گسندند جلای عباد این شعاع آسینا اندوز و رحمت واسطه آسینا است پس اگر آسینا زور و یاد و در عالم دارد و نحو همداد بر اگر بنی که  
 شمس آسینا که شعاع است صفهان باشد شعاع است از انجیا است که گفته اند بی الوجوه الاسم الاعظم فاذا حزل خراج جمیع العالم یغیر  
 باشد است لیس البر اسم اعظم که داده شو نام عالم محض میشود و آسینا اندک ظاهر است اما الهی در دخت است که از بر این آسینا نیست که بر گریه  
 از آسینا باشد چه بنوعی نظم و رد است شعاعها ایة الله که تمام نعم ایز من دقها کل ایة و عافیه الا وهم اولیا ثمانهم نعمه منها انت کل نعمه  
 نام خلق الله عوالم که با هم فیها اهما من خلیفه مری هر فی لکایک جمیعها من هر هر هر هر مظلوم مثال ذره یعنی نیست اینی از بر این آسینا  
 از آسینا بر عود باشد پس آسینا هستند که جمیع آنها پس از آسینا است و یعنی از نعمها نیست که آسینا آسینا اولیا ان نعمت پس آسینا  
 یعنی هستند که همه نعمها بواسطه آسینا رسیده است موجود از این برای آسینا حتم خلق نمود است جمیع عوالم را حکم آسینا را عوالم مثل  
 حکم خلیفه است عین خود در هر ایة نمود است سر آسینا در مجموع مکنون بر مثال ذره نیست که خالی باشد از سر آسینا بر اگر مثال آسینا مثلا آسینا  
 است در مثال شعاع است و مثال شعاع است و مثال شعاع است و شعاع از آسینا است بعضی است شعاع شعاع از شعاع نمیدانند و ظن  
 آسینا نیست لکن وجودی که در آسینا بر قوام ظل با ضارب و هم در ذات وجود از نور و ظلمت از خود بقدر سعید شفی خلعت وجود پوشیدند  
 مگر سبب آسینا بر طیف کل آسینا از طیف آسینا است با سبب طیف آسینا موجود است و بدین ملاحظه آسینا موجود نیست آسینا اندان اسمی که در رتب  
 اشاره باشد است لکن اسمی که با اسم الله امین الله امرت بالثلوث الارض و مقبول است که کبر و دخی معصوم غریب و گریه آسینا که بسبب طیف آسینا  
 گریه نمود این از چه جهت است حضور فرمود که در انوقت دخی غریبی بر دل آسینا ماندا داخل شد است پس بشما از انحصار که چه باستی زهر و آسینا که در انوقت در دنیا  
 منهد که بر نند لکن سبب وجود امام زین العابد بر با نند بل سبب انجا رسیدن شهدا و حضرت امام زین العابد در وقت شهادت ان مظلوم چنان است و دعای  
 بر باشد که در سخن غیبی با آسینا کبرتی سخنو که سنانها پیدا شدند با وجود اینکه فاعل که در آسینا بر طیف آسینا است و طیف آسینا را ملاحظه نمود  
 باشد با سبب طیف آسینا و خاکسار بار بار و گریه و زاری و غنا انقدری شد که مردم که انقدری که قیام بر پا شد و سبب آسینا از خوف مردم نند با وجود  
 آسینا بعد از آن که آسینا موجود است پس بر نزول اصل فرج منزل خواهد شد پس کل ذره آسینا در گریستنند حضرت او را در آسینا است اسماها انفا انفا  
 روز فلک گرفت و در ایام نماند نقشها را گریستنند که سببها انها از اید به ما شان تر شد بلکه آسینا با وجود اینکه اصل آنها نماند در جهان عالم  
 و شهید گریه میکرد سبب آسینا که در آسینا بتبعین ان طیف طیفه جریه بود که در آسینا در انفا بر سبب شکل آسینا شکل آسینا است سبب آسینا  
 با آسینا مابوس شوند در اسما عباد او معایش لا بد پس همه در ان جهان بر سر و مظلوم آسینا که بران و آسینا در ان وقت سبب خود سبب آسینا  
 فرمود است که چشم روزگار بر او فاش میگردد خونی که درشت از سر او با گریه و تفصیل باره آمد ان مظلوم بعضی از عرافان در اشعار او کل انکس  
 خضوع و کل صوت و نوح الهی یعنی هر شکستی که موجود اعراض میشود و هر خضوع و عیب که در ان عالم در میگردد به جهت حضرت امام حسین است  
 مثلا که در هوا هم برسد ان نوحه هو است که بر انحصار نوحه میکنند ملک الوجوه معجز لکن اکثر آن غیر تر فی سینه یعنی در عالم وجود چیز ناطق و شکر  
 نیست مگر انکه او را در تمام انحصار چیز و بدل از خلق الدنيا مستحقوا ما شایا ابدان فی سبب مصیبت عالم را گرفته است مصیبت عالم را  
 مصیبت که چاره نداشته و چه از انیند نکل و طب یعنی با گریه و زاری غیر انقوی هر چیز بر گریه یعنی خشک شود با آسینا که سبب آسینا  
 میشود از غم انحصار است اما زنی انخله فی قبه فان انظار و شقاوتی ای این معنی رخت هر را که از سایه و درخت او را گریستنند چگونه سبب آسینا  
 که منزله مؤسرا است بر آسینا نوحه است سببها انها انست اجزای لا اخر ای شوی شاخی از ابد و دخت کامل نمیشود که خبر داده شود مصیبت امام ماکول  
 از غم او در ان نشو و از کار میضد ما نری لکن لاهد به عند الیراح اجزین خلا بعضی ای بی پنجو بکر و مرها پنجم او را در وقت و زنگ با دنیا  
 او بند میشود و از بجهت مصیبت آسینا از انفاق مغیره و الشمس حراه بکرة او است یعنی بی غم عالم را عباد الود و انفا بر اکلون صرخ است  
 در حين طلوع غروب ما صفت العلی بکي الارز والسمی بقطر هنی یا کبریر عدا را نمیشود که بجهت انحصار که میگردد با گریه بر این یعنی که بقطر است آسینا  
 باران چگونگی و در آسینا از انخله زنی طینه شد با البکا یا مکران یعنی در حجاب آن نمود سبب میگردند نکل بقطره چنانکه گویا کل  
 مکان تری و هو زمین کوی با محلی قبرا است که در غم میگردد عالم همه جار غم و زاری که بر آسینا است و کل بوم نوحه آسینا انقص من العلم مدعی و چشم از ان

این کلمات را در کتب معتبره  
 و معتبره  
 نقل کرده اند  
 خلاصه آنست  
 که در هر  
 کس که در این  
 کلمات  
 مشاهده  
 نماید  
 از او  
 مهربانی  
 شود

مظلوم در عالم تاثیر کرده است که کو با هر روزی در عاشر است مصیبت کشکی آنجا بنام تاثیر نمود است که در هنگام نوشیدن آب همین که کشکی آن  
خسرت بخاطر میاید با آن کلون توقف مینماید و نزدیک نیست که فرود آید و اینست یعنی قیام و انندی یعنی خنجریکه کلوی او را میبرد که  
میکرد بر مظلومی و در نزه که میخواهند بر مظلوم زندان و آن بر مظلوم است و چون زندان از مکر و سرزنش میکند او را و بعد خبر مصیبت مظلوم را  
بیاورد و او میگردد بعد از آن با او میخورد و بر مظلوم بندگی کرد و جرات علیهما و آنند قاری یعنی آبها که بر بندش مینماهند  
مظلومی را میگردند اگر چه اعضایش میگویند و الله ما را یثیثا ابداً فی الکلون الایکاء و لا یعنی بخدا سوگند نهد در این عالم کون و قیام  
موجود شود مگر آنکه با کبر بر آن خضر موقوف است و دلیل است بر این مطلب خطبه امام زین العابدین علیه السلام که در آنجا که فرموده که در زمان  
کدام بر شما شاخوهند بعد از قتل یکم با کدام چشم مینوندند اشک خوراجس نماید نیز در پی تحقیق که گریستند بر قتل مظلوم است و اشک کانه و  
گریست در باها بموجها خود را سما نهار نکها بخور و زمین با طراف خود در رختها با شاخها خود و ما هینا در سج در با ملکه و مقربین و جمیع اهل  
سما نهار و بیایند طلب آلا انکه ان اما مظلوم مظهر خضوع و خضوع خضوع خضوع یکدیگر در زان است و فاضل طینت ایشان است بلکه ایشان  
مظهر کل و صاحبید هستند و هر صفت بنویسد در ذات بهم سدا فاضل طینت ایشانست چه بیگوا سفا یا از بد و جمیع بخیر و جو مقیدند  
از سما نهار و زمینها و سکا غصا ص در باها گریستند بر مظلوم و گریه ایشان در نوعت و صورت و اما گریه محسوس هر گاه بی همتا و صوفی  
در خاک و جدا و ابدیه خوراکه گریه است بگریه مظلوم و بر مظلوم حتی منافقین و شیاطین و علبین و سجن و این بر چند صفت است بعضی از اینست که  
هر احد از ایشان میاید ز نفس خود ضعفی نیست یعنی از ایشان و رفتی نیست شئی از ایشان و مصلی نیست شئی از ایشان و حاجی نیست شئی از ایشان  
و خوف از شئی از ایشان و امید شئی از ایشان و غمی نیست علم ادراک شئی از ایشان یا قیام شئی از ایشان و همی با بر مظلوم مستقبل که میسر سدا علم ادراک  
از ایشان در یک میسر سدا قیام از ایشان و غمی نیست علم ادراک شئی از ایشان یا قیام شئی از ایشان و همی با بر مظلوم مستقبل که میسر سدا علم ادراک  
از بد ها پس انگریز از بجهنم سار میشود و از بعضی نیز سار میشود و لکن در حالت تقاضا بجهنم بعضی خود و عدالت خود بر آنکه در حال تقاضا  
ایشان بجهنم بعضی عدالت افند بعضی را ایشان وارد مینماید مگر نیست اینها که گریستن با غصبا بعد از قتل ایشان از قول خبر و اما در اینحال  
غفلت ایشان از تقاضا خود که بعد از آن در غصبا هر گاه متذکر شوند آنچه در شان امام مظلوم و اهل بیت است انصاف و بیگونی چنانچه از بسا  
این عمل صادر شد مثل خود اصی که برهنه مینمودند و نیتا طفال را و پوستی که بر سر سیدانجا بود از زبرش کشید با رنجی این گریه میکردند و زیند خوانند  
از او بر سید جگر که میکنی انشقی گفت گریه می کنی با غصبا مصیبتی که بر شما اهل بیت وارد شد با بجهنم هر چه گریه میکند بر مظلوم و مکر در  
حاله تقاضا بعد از بعضی ایشان اگر از منافقین بود باشد بر آنکه او در اینحال مطرود از رحمت خدا که فرود گرفته است هم ایشان را و نصیح مظلوم  
اند بعضی با این مطلب در مقامی که فرمود است میگردند و چنین شیا میگردند مظلوم بر سر خود و انش با فرود خنجر با خود و مویها بجهنم  
خود افتادند و او سها بجهنم خود از خنجر و خنجر و کسوف و کوهها با ارتفاع و انصاف خود و دیوارها سنگت و انصاف خود و کجا بجهنم زرد  
شد و خشک شد خود را با شک و غصبا و خنجر و خنجر و کسوف و کوهها با ارتفاع و انصاف خود و دیوارها سنگت و انصاف خود و کجا بجهنم زرد  
چشمها اب تکد خود و معدهها بفساد و زخمها بگریه او در حان بمو خود و قلند مخرم خود ساد شد بر آن خود زد شد و خشک شد و خشک شد  
خوایان شنگ تو گریه نظری چینی و خنجر از حدینکه پیشکشند و انصاف میگردند معاینه بجهنم میگردند و با شکستن خود و با شکستن خود در گریه شنگت و سوا  
نشیند خوانند نرغان را شیانها بخود و اضطراب شیانها و مویها در باها و گریه اطفال سدا را یا نشیند گریستن صفتها بی عیب است و صفتها  
ایان شنگ از شب چگونه میگردند بر مظلوم بظلمت خود و روز برو شنی یا اندیک از هم با شنگت سنگها را و فرود رفتن در باها و وقت بارانها و گران  
شدن زخمها و فاسد شدن فکرها و مختلف شدن فکرها را و گناه بود عمرها در ماه تمام ذکر میکنم این امر را از برای تو بر سبیل ایما بان بخوان  
که خداوند عز و جبار در کجا بخود ذکر فرمود است در ان موضعی که نصیح نمود است بسیار نمود در ان نشان از برای یکی که بود تو با از برای قبل و عیباد  
ان من شئی الا بیتی سجده و لکن لافهم هوک لیتیمه یعنی نیست شئی از ان شیا مگر اینکه بیتی میکند او را بجهنم و لکن شمانی نمید بیتی  
پس حضرت هم در بیان مراد این آیه را فرمود است در زیارت جامع صغیر مذکور است در ان موضع نصیح بیتی بیتی با تمام جمیع خلق یعنی هر چه نصیح  
میکند خدا و بگریستن بر سید شهدا بر او با فصل صلوة و سلام سلام عارف با جمیع عالم در مصیبت مظلوم گریستن گریه بسیار واجب  
که ظاهر شد بخوبی که مشاهده شد مثل اینکه از سما خونیاید زمین خود گریست از درختها خود بجا شد درخت چنار بیدرد و با فرود رفتن  
وز با خنجر ملاحظه نمودم که در شب غاشو خور از انجا رسید اندر خنجر که گریست و در فریب فریح امام زاده واقع است می گویند که در دما شهادت  
انحصار بود است و مسموع گریه از ان فریاد که بعد شهادت مظلوم خود را بخون انجا با غصبت نمودند با طرف پروانند و تا خبر شهادت مظلوم  
بیار رسانند در درخت چنار فرود آمد از انسال انجال در غاشو خود از ان درخت چنار بیدرد و تقریباً فرار از سج مرغی خون زانند  
چنار میشود و بعضی از سنوا از شاخها اندر چنار میشود و انشا خشک میشود و در انسال که حضرت بودم از ساقه درخت که در میان اما زاده واقع  
است خود چنار شد جمیع بسای در هر ساد را نجا بجهنم میشود و در حین جریا خود شوشه بر با مینماید که از خنجر تقریباً فرار است و در سالی که







جملہ نصوص

باشی کہ یاری میکنند فاطمه را در کریمه کردن بر فرزندش همدگر این کلام سوزناک از آنحضرت شنیدم که بفرموده آورده است که شوق  
آنحضرت را بگویم بکن حضرت برخواست رفت بمصلا بخود و من بر فرزندم شوقم طغنا خوردن و مراد است خوار و فرود و دیگر ترسناک و ناخوش  
آنحضرت رفتم چون دیدم که آنحضرت ساکن شد و چند نمودم خدا را که بر من عقوبتی نازل نشود اما کریمین خود انظار بفرموده بفرمود  
و ذکر کیفیت آن و عدلان در قوه بشر نیست و لکن انصاف مینمایم در اینصفا بجهت که منقول است از سفارسی که گفتند که کشتند آنحضرت  
مدینه و گذشت جمعی از اطفال عرب را دید که با یکدیگر بازی میکنند و حضرت امام حسین در گوشه بر روی خاک نشسته و گریه میفرمود  
و مانند برهه زار از گریه پیش قدم و از اینجا شوق نمودم که ای ناز از من خدا جانم افغان تو کردی اندر بر او و بچاک فتنه کریمه گوی که در  
نخواستند طغنا عرب شمار از بچانند آنحضرت چون این از من شنید سر میان خود را بالا گرفت و نظر حقین نمود و از دست خود اشک بر روی  
ایستاد از آنوقت در گذر که در طافه نماید که در ذریعته ما هم ستماء عرض کرد البتة من مکر از جد ز کردار خود نوشتند که مکرز مینماید  
التما اهل البيت یعنی شما از اهل بیت است بجز پدر در دل خود را از من بیایم میدانی چنانچه طلب و این سخن شنید باز بگریه را مد فرمود  
ایستاد بدانکه جناب اقدس الهی و حی بچشم سید جبرئیل بچشم خیر اده است که مراد کردی ایمنه که کو نبیایا بچشم خود جفا سیر از بچاک  
خواهند نمود و طفل مرا بدم خواهند کرد و نوجوانان مرا خواهند و نفس ستماء بچشم کفر زمین از بچاکهایم که بچاک خواهند دادند و بعد از آن  
اهل بیت با ما از الهی بشارت بسیار برشته می نمود و شهرت بسیار بدیاد خواهند کرد ایند ایشا از در مسجد خرابها خواهند داد  
و طفلها را بگری خواهند نمود و اهل بیت که بطرف میارم در طافه نماید سمان عرض کرد ای فاطمه ای تو شوم بچاک کردار  
و بیاد نام از خود عرض نما که از خدا بخواهند که این بار از شما دفع نماید حضرت فرمود ای اهل بیت که طلب نمودم و بچاک جانم افغان  
امسان جد ما هم ستماء عرض کرد در آنوقت جد پدر و مادر در جوی خواهند بود حضرت فرمود در جوی آنوقت پس از حیو نخواهند نمود  
عرض کرد اینک پدر و مادر قدانوم در آن زمان در آن زمان که خواهد رفت که بر شما خواهد گریست حضرت فرمود در آنوقت شیعین چون هم خواهند  
از مرد وزن که مثل پدر میزایم خواهند گفت مال جان خود را فدا می نمودم و ستماء عرض کرد فدا نمودم این چه حکمتی که بعضی از  
خود شما را خواهند گشت و من شما را از بچاک خواهند نمود و نیز بچاک خواهند داد و اهل بیت شما را آسب خواهند نمود و اینها ظلم جبار شما  
اهل بیت شما و فرزندان شما را خواهند گشت و بعضی دیگر بر شما خواهند گریست سخن شما را خواهند گریست و مال و جان خود را نثار جان شما خواهند  
نمود حضرت فرمود ایستاد اشخاصی که بر ما خواهند گریست جناب اقدس الهی طاعتنا ایشا از اهل بیت است و از این است که با ما صحبت خواهند  
و مال جان خود را فدا خواهند نمود و بر ما خواهند گریست از راه دور و نزدیک زیارت ما خواهند کرد نیز در تمام ایشا در شب از قبر پاد  
ایشا خواهم رفت و مادرم فاطمه زهرا بعد از رفتن ایشا خواهد گریست و غری ایشا خواهد گریست تا روز قیامت که ایشا را اشفاق کند و نظر  
بمنش کرد اندام مؤمنانی نغمه متشعرا و لا مؤمن الا الذی قد تشعرا الفرج فی یوم یوم الحج الجنات اما ملک فاعمر عمر خدیج لا کما یعبثون  
که همان میکنی از شیعین انما بخدا نیاورد است مگر کسی که از شیعین علی بیطالک یا از فرزندان او یا از دوستان او که دشمنان امام نور از من نمود  
شامی باشی ای حق ذلیل شوی از اینچنینا و یالفی غاشو جنبک مضجعا و تربالافلا افعی ابوالک فنجما ایداعا شوبا فرماش تکریم میکنند و  
بر فرشتهای بنویسند حلالی حال آنکه خوابگاه مولانوخاک بیابان بود افضک منک لثغر من بعدان تذا برب لثغر بولک الحسین مقترعا ایا له  
و دلدان بخند کسود میشود بعد از آنکه جویت لب و دلتا مولای توره باشند بجهت فی رجل المجد و بیک فیله لایزال موسعا ایا در روز  
عاشورا غارت میشود حقیقتا ال محمد و خانه تو پوسیده و وسعت بود باشد عیال تو در در فاهیت بود باشد و یالیت سمعی صمم عن زکیله  
و یالیت لعلو لی الله مستعجا ایکاشکی کوش من کریش از شنیدم فل انظلو ایکاشکی خدا کو محج من خلقی که در سب آنکی که ما با الله موع  
لفقد و ان لریکن بربک الی اخرن لدمما و دانست خون کبریه میکنم بعد از آنکه اشک چشم خشک شود بسکنه شد انظلم من حر و آلاءه  
انظلو اب یاءه را خشک کند در کتاب حصا از حضرت شاقه منقول است که آنحضرت بر موافقت اسوخدا در دوازده هزار بودند هشتم هزار از  
از اهل مدینه و دو هزار از اهل مکه و دو هزار از اهل طائف بودند در میان ایشا اقدم مذهب هر چه می بودی در غیره و در جوارای بودند  
ایشا که شبها او روزها میگریستند می گفتند خداوند افرض را راح ما را مثل از اینکه بشنوم خبر حضرت امام حسین را و بود غفاری فرمود  
اگر شما میدانستید که چه درد میشود از صبیب انظلو و اهل در باها و ساکنین کوهها حضرت اهدا و اهل آسمانها هارینه انقدر میگریستند تا  
شما از بچاک شما مفاد فرمایید بدانکه شیخ طریقی در کتاب منتخبات و اینکتر است که حضرت امام حسین نظر نمود و سوهنفا در دوازده هزار  
برادران و نیمی عمو و پاد خود که در میان خاک و خون غلطید اند متوجه خیمه کردید که ندادند یا سکنه یا فاطمه یا زینب یا ام کلثوم علیکم منی السلام  
یعنی ای سکنه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم سلام بر شما باد سکنه دختر انظلو و نام اصلاش امینه بود در سکنه مادر او مادر علی اصغر بود  
نام مادر ایشا ربان بود دختر ام القیس و آنحضرت را علوی بسکنه ربان بود حقیقی آنکه در باره ایشان فرمود لعنک الی لایحی الی انکون بها  
سکنه و الی ربان یعنی بیجا نوسود که در سب اوست و ستماء خانم را که در آنخانه سکنه بر بان بود باشد اجتما و اید جل ملک الیس انفا

خداوند  
بزرگوار  
است

عند غائب یعنی دوست میدادم ایشان را و در میانم بجهت ایشان عذر مال خود را و نیز برسد کسی را که در این خصوص غایب نماید چنانکه  
 ملاحظه نموده اند که آنحضرت در تمام و دعای است متوجهان اما مظلوم کردید عرض نمود با این استسلب الموت یعنی ای پسر جان من نمرد در دوزخ  
 مظلوم فرمود که ای پسر جان من لا ناصر له ولا معین یعنی چگونه نمرد بمرگ نمیدهد کسی که یا تو را دارد و نه معینی میکند عرض کرد یا این را  
 که حرم جد نبی است ای پسر جان ما را بر گردان بجز خود مانده متبرکه ان مظلوم فرمود که یا لوزک القضا نام یعنی ای پسر جان من ای پسر جان  
 شو قضا و کسی در صد صید او بر نیاید هر آنکه بنویسد در قضا نام مرغبت که بوضه می گذارد در صحیح ابی یوسف و در حدیث کوه ما و نمیکند  
 و از راه دور آب میبارد و در حوصله خود بجهت جویم جویم جویم و در مقابل جویم جویم جویم و نیز تا قضا با این نسبت است غایب است  
 و صیبا انک صد او صیبا و نامرغ از اول شب تا صبح هر آنکه است و بنویسد از خود صید صیبا و آنحضرت با این نام منفر فرموده است و این که خیار آنکه  
 قضا بوضه میگذارد در دنیا مان بی آب علف و جویم جویم جویم در اینجا و از راه دور آب میبارد و در زمین فرود آمده ام و دنیا با بی آب علف در این  
 قضا از راه دور میبارد بجهت افعال خود و چنانچه ظاهر است از خصوصیات آن و از سر شب تا صبح بنویسد این را از خود نشود ای پسر جان من جویم جویم  
 اینکار را مثل من بر این شخصی که واقعتاً باشد در امر مکر و حیله و از راه دور و این خود و آنحضرت نیز چنین بود پس آن اما مظلوم در معنی جواب  
 سکینه فرمود است که اگر مراد آنکه شنید سر را بر زمین بکنند هر آنکه بر می کشم تا خود را و اگر نمی گذارد چنانچه چند دفعه است که در  
 مانع شد جویم جویم این نوع که اکثر از آن امام ام شنیدند صید بکره و زاری بلند نمودند پس آن اما غریبان یکجا بصبر شکایت اقله در این بود  
 خدا را طلبید پوشیدند آنحضرت را در رکعت و شمشیر آنحضرت را حامل نمود و راستی سوا شد که در آن امر بود پس متوجه ام گفتو کردید  
 فرمود و صید بالجهه بفسک خیر اوان با ندلی هو لا و النوم یعنی صید میکنم تو را با اینکه امواج را پیش خود گردان و در مصاص صبر شکایت  
 نماید کسی که من مبرم بقضا انفوم فلذئید کار دار میگذارد چنانکه اینکلا سوانک از بد مظلوم خوشینا و حقه زار یکمان و در حقیقت  
 او در حوام مظلوم کرده و ندای او را مشاهده نمود مظلوم است خود چنانکه او است پس رحمت خواست از چشم او پاک میشود و میفرمود  
 بعد یا سکینه فاعلمی منک البکا اذا الحاد فاعلمی سکینه و دست بجان آنکه مراد را بد کردی و بگویند خود را با امیلا آنحضرت قلبی بد عطف  
 حرم مادام منی الروح جسمی یعنی سوان قلب را با این اشکها بر این چشم خود که از دست بگریه چنان طیسو ما دای که روح ربد منت فاذا اقلت فانزل  
 بالذکر نائنه یا خیر اللغو چونم آب کشد تو که فرزند از پرورد منی سزاوارتری بگریستن بر من ای پسر جان من نام مظلوم منو همیشه جویم جویم  
 و فرمود یا خیرا بقیه شو یعنی لا یغنی فی احد من القوم بعدة تحت ثیابی لئلا اجرد منه بعد فلی ذاد فی المنافی فانی غفلت و سلو یعنی همیشه  
 جان بجا شکره از این پاره که ز غبت آید حکم را انجامه من انجامه از روز و لیکن جویم جویم تا اینکه بعد از گذشتن انجامه از بد من بر نیل و در  
 بد من برهنه پیشانماند بد منی را خواهند گشت برهنه خواهند جویم جویم از زمان دشمنه روایه منتخب اینکلا من اندازد ارحه بر اندازد جگر کد آن  
 از آن اما در دناک شنید صد ها خور بکره زاری بلند نمود پس روایه آنحضرت فرمود که لافان البکا اما من یعنی ای پسر جان من که بد بجهت از کوه  
 نکند که کوه بسیار در پیش رو خود دارد فانوه بنیان فلکی بلیسه قال هذا لیس من ضربه علی الذکر یعنی پس بر جا کوه چکی که اصل طرب را بسیار  
 پوشند هم آنست عورت منماید بزد مظلوم او زندان نام معمو ابانموز پوشید آن فرمود آن لیس کسی است که در ذکر باشد بر او نه متعاف فرمود این  
 لیس را یعنی هم بر آنکه این لیس را اهل تداست بعد لباس او در دند که او سغ زبان کوه چکر از بر جا بود مظلوم او از قبول فرمود پس روایه منتخب انجامه  
 باره پاره کرد و اطراف از درید در در جامه خود پوشید و بر جا جلد بد نیز داشت از این پاره کرد که مینا از بد اهرش بر آورد ندای بعد مظلوم  
 شو مای با بعد شبعیا تیسو اند شور اینها لیس را نماید یا بر خور هر آن زار و خیران بفرود ناند اعدا رجه وارد اطلد بد اینحال گفت که  
 کس نتواند شنیدش یا رب اهل بیت چه آمد دیدنش و عظیم بر از اینصفت است که شیخ طریقی میفرماید فلما اقل عری جل جنتها منبر که  
 عیا نایا العری جرد علی الرضا و شک بد الحال و حل من العذرا و التکال چون مظلوم را شنید کرد ند مظلوم انجامه پاره پاره از بد اهرش  
 بر آورد و آن بد نادر برورده فاطمه زهرا را بر باد را حوا در در بر بکها بکر انداخت که در الحال دشمنهاش مثل شد علی ابی طالبی از شقی باز شد  
 و اعظم از این نظر نمودن بد خویش بر او گشت بر لیس عریان بر آنکه بخاطرش میاید که مظلوم لباس کهنه اطلبید از بر لیس خود پوشید برهنه  
 و پیشانماند با جویم این از اول ماس لباس کهنه را نیز بر آورد و بد فانی این امام مظلوم را غریا گذاشتند از جاکرد این اثنا جویم  
 نیامدان احسانا اینکه بد مهربانش نسبت بشیرکان بعمل میبارد از انجامه میفرمود یا خیر لا یغنی فی احد من القوم یعنی ای پسر جان من که هر پاره که من بقبل  
 از انجامه وقتی در جلد خند عورت علی رضی بر فرف مبال آنحضرت در فرف مبال کس شکست آنحضرت فرمود چنانچه می ند که کما انکریم اسماء  
 زهرا فاد با عینا سکینی شمشیر نامموز آنحضرت نیز صحنی بر عورت زود و بر سینه او نشست تا سرش جدا کند از میان بر بد نامن گفت بر آنحضرت  
 علیا و آنحضرت اقل ناممل کرد و نطقیکه از آن ماس اهرض شد است دفع شود و بر بدن ماس اهرض حاضر بود باشد این اشاعه و بر عید  
 عرض کرد بر او که اهرض اعلی فذکرت بحلیا عظیما فاذا اقلنتی فلا تسینی حلیه یعنی ای پسر جان من که نسبت در محل عظمی چونما اقل آورد  
 بر او نه مکن از لباس بدت آنحضرت فرمودی اهورن علی من ذکرت یعنی این لیس تو نیست و بد فانی است در نزد من از آنکه من در صد بر آورد

مجلس پنجم

برایم چون انحضرت سرانگه فرایند در سواد این خطای با محض عرض نمود و فقلا سئمته در سه فائده لیس لیس و غیره منها انحضرت  
 عمر را از بد نشیمن برکنار نیافرودد بل در حق که بنشیند در میان عرب ز ره می که به از آن باشد انحضرت فرموده تا نقاب نبوت و تا سنجیت از عین انبیا  
 و قتی که ضرب زدم بر عمر و پس برین پناه آورد از اینکه عود او را مکتوف نام پس منجیا نمودم ازین عزم که برهنه تمام او را و چون محض قتل عمر عزم بود را بخوار  
 رسانید سر اسبه مله نیز برادرش فرانسه فی صلواتم سخن و قال انما اقله کرم یعنی چون برادرش رسید بد لبالب و در برش هفت لبس محض نشد  
 در ظل او و گفت او را اشخص که یک شکر من و قال من الذی اخرجی علیه یعنی اشخص که چهره جلاله تو است ضنا و ابی ایضا لیس گفت انما اقله علی ای  
 طالب من چون فهمید که فائل برادرش انحضرت گفت که بعد موافق علی که گفت که می یعنی تجاوز نکرد است و از عزت او را اگر او افتد است قتل او را  
 دست گفت که زنی را قاتل سعی ان مر قها علیه یعنی هرگز اشک من ساکن بنا اگر کرم بر کم و اشک بر بریم بجهت برادرش و قتل الا بطلان ماند الا فراد  
 کانت صیده علی یک گفت که پس من غومه یعنی ضل او را در شجاعان از او مبار نمود با انفر خود و مرگ او واقع شد است گفت که می از قوم خود بعد از انستاد  
 بنا نمود که فائده عمر و غیره فائده لکن ابی علیه اخر الا یک یعنی اگر غیر از علی ایضا لیس عمر را بقتل میاد تا ابدا لا با بجهت او که بر میگردم لکن فائده  
 و لا یغاب من کاتب فله ما بیضه التکد یعنی در فائل عمر و هیچ عیبی نمیباشد و اینجا همیشه نزدیک و ملجا بلد بود است که مردم انجا با و مبار و نیز  
 قول او را گوش میکردند بعد گفت والله لا تارت قریش باخی ما حشمتی یعنی بعد اسوگند که قریش نمیتواند که طلب کند بر آدم را نمایند اما می کرد  
 مستر فرمایند انستادی مان از دل باعد او است بر او زینب خوانون که ای چاره از دنیا بر انحضرت در انصوح و عمل ملک نامدارش با جماعت گفتار و این  
 انما لیک از این ارادل گفتار و بعد از بد اخیار برادر نامدارش عمل او در دلدن کنه پاره پاره که بجهت سربل خود در بر لباسها پوشید بود بر او  
 و اما زده عمر که زده ای از انحضرت در میان عرب بود در بدنش میگذارد و بر می آوردند چه کجا لبان خواهر عمر در بدنش میبندند خورانشی  
 دهند از غصه میفانند و میگویند که چون برادریم اشخص که می کشه است بر او که بر میگویند پس چگونه زینب خوانون و انستادین دهد که بر مساکن  
 شود که مثل عین برادری که گوشت او را عرش خداست چنین زنی فضل او است که مثل انیا خوشی اصل است و سینه و نوک مثل چنان زنی که  
 لبان کنه پاره پاره که بجهت سر عود پوشید بود بر او را است سبک عمر و زینب بر او را زینب بعد سر او را ان یک جدا کرد تا انما نظر کجا  
 هزار زخم تیر یکصد هست از زخم تیر و شمشیر بر بدش کاش تو ومع هذا سر مقدس را از ضا جلد کرد ند عمر و نشسته و کرسنه نبود و فقتاد و نظر  
 از او لاخوان و افار و اصحا او را شبیه انکه کردند اهل بیت را در دنیا اعدا که فخر نبوت و اما ان اما مظلوم برهنه انصحت اگر فراد بود پس چگونه عیب  
 میتواند خود را از کبر بفرزانی ساکن نماید چگونه شیخ با ملاحظه انجاء انستاد خور از کبر بر ضبط نمایند و از انبیا خور انستاد فریاد  
 مگر بگویند باطن خود ناله و زار بفاطمه زهر را نمیشو بلکه بسبب زاری او ملائکه اسماء اذ فغانند بلکه موکل بقطر در باها را مانند بجهت کرم  
 در فائین انمظلو را در خوشی در باینه حقیق که حفظ اند خوشی و خوشی چنانچه مفصل در جبر بصیر یاری هر قتی بخاطر یک ملائکه انمظلوها پاره  
 پاره پوشید تا اینکه یک منتوش عریانند از ارادل لبان کنه او را در دلدان یک پاره پاره را عریان بر یکها یکم که بر بلا انداختند سر او را انستاد  
 مجروح فرج رانی و دیدن انها اشکها و اهدش بر با کرم خون بر مو است شاعر عمر بنی الزهراء ان حیدها بنی الزهراء علی العالمها یعنی کس که خبری است  
 فاطمه زهرا که کس بر او برهنه ر بلند پیچها بیابان انداختند در سر انباها علی سیر الفناء و بناتها انما لاله شامانها یعنی سر کما اولادش را بر  
 سر زینبها کرد اند زینب را بر کسم هدیه بود ان شامی نند یا فاطمه الزهراء فوی و انک اسر السنی امر الکل دل خدایا فاطمه زهر را و خبر نند کن  
 بر اسب انخورد که در اماها مانک در شمشیر افناده اند خلاصی حوا مام مظلوم انجهام پاره پاره پوشید مشغول داع اهل بیت و اولاد خود کردید  
 مانند و داع کسی که دیگر نبت عود و راجعت نلای شبه شد ناله الوداع الوداع بانک الفراق الفراق در انضطر بلند شد بنحوی که کسی را نباید بد نشین  
 انستاد پس بر انستاد انستاد انستاد و اسر امامه و خلافت را با نجفا سپرد و از انستاد و خلیفه جانشین خود کرد اینک از توجه بنی عیان کجا  
 و سنا و داع انستاد او و سنا را نام سلمه و خلیفه انستاد سیره بود که چون امام زینب العابد انکر بلا بر کرد با نجفا سلمه نماید بر و انستاد امام محمد باقر  
 چون هنگام شهادت مظلوم سید خضر بر یک خور فاطمه را طلبید نامه بپیچید و وصیت ظاهر را با نخته و دان را که اما کرم انستاد مرمغرها داشت و  
 کمان میگردند که انجفا از انستاد صحت یافت انحضرت را توصیت نامه با نجفا سلمه نمود و اکنون انوصیت نامه در نزد ما میباشد پس ان اما مظلوم بعد و داع  
 نصران و خواهران و زنان کمرشها را بر میباید و بعد زینب ایمان در دست او و شو خداوند علیا عنان کبرابر کرد اینک انستاد سید انستاد  
 و خدایان بر و انستاد از عقب او روانند و همگی خود را بدین پای مرکب انمظلو افکنند و ناله و بیچاره میگردند سر کشته بانوا انستاد کرد شاه  
 دین چون انحضرت نفس بر پیرامن جنگ و بنحوی تقا و زاری از انستاد بر بلا خواست که انغریب که جبر انستاد هر طریقه نکران بود در حال  
 که بر انمظلو عارض شد که کسی هیچ دشمنی نمیتواند انخا را مشاهده نماید پس انغریب صاعنی کرمیت و فرموده او ابرو غریبا و سبکاشما انجفا میباشد  
 که او و کل منست در انستاد و لسانها انمظلو زینب خوانون بیان اشعامت کرم بود که لا ملطی باینه الزهراء خلدک من تلی و قد غرنا عفا اشج  
 یعنی ای دختر فاطمه زهر را طایفه من بسبب من بر روی خود هر چند فرود گرفته است اعضا او را شعبها مصیبت و لا نشقی علی الحیضه فاشق  
 نسف نسف الشعر خولان در کربان خور ایا مکن در کجا که فریاد کنده باشد که مصیبت زینب را که در یک کربان انستاد کشف بگو و عک صد مصیبت

خواهر بود

خواهد بود و بر ایشان نمودن سر شاخه مخواه بود لکن از انصاف در وقت نماز منبجگ و انخط من شاخی العرف بنی شاحی خین خام الایک  
نادیده و استمطوی الذ مع حیث التبحر ایمان یعنی لکن در هنگامی که بکس از اسب غلطد برود و بکفایکم کر بلا ناله کن مانند آنکه کور که بر سطح  
درخت نشسته است در حالتی که ندیده کند است و مانند قطرات باران اشک از دیدها برود و مکانیکه او مصیبت را مشاهده نمود و آن فرق اولیام  
فانسد لجمها فانجرع فی البعث عفران یعنی اگر بپایمان منفر شوئی پس زدی یا شایر اطلبنا و جمع که در آن در روز قیامت معقر خداوند اینستا  
فان یشق علیها سیر فانیها فافانضیه وان غارک لکن یعنی اگر سببان شرفا بپایمان از این غیر براند پس بویا شایر بگو که اهسته برانند مدارا  
نمانند باقیها من هر چند محی در دل ایشان نیست و احسن از ایشان من ندانستنی من خصمک الماه ان شکک عطفنا فرما ران ان الشیء ملایک و  
بپایمان تشنه شوند و از تشنگی شکایه نمایند از دشمنان خود و طلب ما از برای ایشان شاید لایشا برحم بد بدستی که شرط فراد برانند اینستا  
ابوهان دعوات المؤمنون لها فی الله اخوان یعنی اگر بپایمان بد طلبان نمایند اما از العابدین بجای بد طلبان است اگر برادری چونند مؤمنین بر درهما  
ایمان ایشانند اگر برادری چونند پس انظروا به شرب بار و دیده اشکبار و شوق قایم بر در کار بجانب انکروه اثر برود و اثر شد برای تمام مجرب و بر  
شما با جماعه خدا فرمود یا اهل الکون فحاکم و تحاو بوشا و تعس یعنی ای اهل الکون قباحث و غدا که وید و بدی با بر شما هنگامی که طلب  
برای رسیدن خود از ما که ما را در سر کردیم پس ما بینه تمام نبرد شما اهل ایم پس شما منبر کردید و ما شایر که از ما بودیم شما داده شما ما بینه نمود  
دشمنان خود را بدی علی که انشاء و باشند در میان شما و نه گاهی که از ما صغار شده باشند بنشیند شما انها لکم الویل از گرهت و با یعنی پس چرا با  
و یلها از برایشا که گواهند باشند ما را و انکنا شنید ما را در حالیکه شما عباد در علف بود و نهضت نموده بودند رای ایشان حکم نشد بود  
حرب نمود با ما لکن شما سر عذر و پرواز نمود بد از برای اعانه بر اعدای بر جز اولیا مشرک و از نمود ما با بعد شکستید هم بدی شما خود را از در  
سفاقت کراهی و جراح بجهت تو اغیبت و مشرقا اعزای برک کنندگان قران پس شما ما را خیره لینه نماید با ما مقابله میکنید گاه بپسند  
که لعنت خدا وارد خواهد شد بر شما ستمکاران و بر و ابی فرمود ای قوم نرسید از خدا بشکد هم میرند و زندگی کند شب بر روز آورد و در  
شاید اگر چند نفر از این رسول که بعد من است عطفاد در یک منکر و زنیانه نرسید بر من مکنید بیدار و مدارید آخر من نرسید <sup>مقطوعه</sup>  
آخر من نرسید خدایم آخر من مادرم خبر انشا است که هر این امه است آخری پیغمبر شما اگر بر او سب کردی و ترات من بگفت خود نشاید آخر  
پیغمبر شما مگر در وجود بر روی من که باشد از این اطو من اهو از کلمه طلبد آخری پیغمبر شما مگر در فرمود حسین و اناه حسان بسیار از او شنید  
ایده فرمود است که حسن حسین اقایان جوانان بخشند آخری فرستاد فاطمه دختر پیغمبر شما هم که پیغمبر فرمود هر که فاطمه از دنیا بر شما را از دنیا ببرد  
و هر که مرا از دنیا رساند خدا را دیند سائید ایا هر که ما در فاطمه با نیحال بد بدید محزون و بریشان ما خود است آخری این عماله رسول خدا است  
که بر سر دست و این دراعه او است که در بر دست و این شمشیر خدا است که در دست طست و این سپهر من سید لشکر است که بر کف قامت بر بندید از این  
قرآقا جلد بدید برادرم باشا خصوص کند اینک هفتاد دون از برادران و برادر زادگان و فرزندان و خویشا و یاران امر کنید و ارا از کس  
مترید اید اگر برای مملکت سزاه بر من بگردید و بگذارید که عیال و اطفا خود در بر دارم بروم ببیند و ترکشایان و اطفال بیگانه که  
نسل پیغمبر شما اند مفدا ای از لب بچسبند که جگر ایشان از تشنگی بکشد پس از سخن انحضرت فغان و ناله از لشکران بعد از اطلنجو بگردید  
شکد لشکریار و سائنجو بچکد رانید که جوی از اشقیاء است که مثل شمردی الجوشن و شستد بعی فریاد بر آوردند که ای پسر ابو تراب قصه بر خود را در کن  
و بیانا نورانی پسر پسر بریم و با برید بچکت نازان همه که خلاصتی با و الا بر اینحال خواهی بود تا از تشنگی هلاک شودی حضرت فرمود پس با عید  
که من با فاسق بچسمم و از اما از العابدین منقول است بد بزرگوارم بعد از فراد از خطبه استماع جوانان بدست ما که دست از نو بر میداریم تا بشن  
نورا بکشم بشوخته من اجنه و واسک از دیدها پس فرمود بچکت چون بد بچکت سبک نیت جوانان با نه این صفر و کمال نظر بر من بر زمین کشتا  
از جمله بر و انما انظرو شنید بو خطبه انحضرت فرمودی که انکسان یا بچکتا گفته بر ند غفر نمود فذلک کلام من اهل القتل یعنی اید از کشته  
کلام کس است که فیکر که باشد بقتل انحضرت فرمودی انجو که بوفن بالمثل من لا معزله ولا مجریند چگونه نصیب بگشته شد تمام کس که با  
و داد روی نداد پس که بره و کلوی بدیم کرده زد و کربت چون زید جوانان که بر برادر و طلوم خود را دید فرمود و انکرا یعنی العین نصیب و انکرا  
برادر حسین خبر من خود را میداد انما عیال و اطفا و احسننا و احسننا بقتل انحضرت بر و انبر حواد الانوار متوجه سید کارزار کردید  
و این در انشا را در مقابل انقواش را بنیامون کسر القوم و فیا یا عیوبو عنوا ای الله ربنا انک تعلم ان یعنی کافر شدند این قوم و از فکرم اعراض نمود  
از تو انجد که رحمت و انسا است فکل القوم علیا و انه حسن الحجة کهیم الا بویان یعنی انقوا کشتند بدیم علی و برادر حسن بنکوار که کریم پیشا  
بد و مادرا و حقا مناهم و قالوا الجعوا و احسر الناس الحرم الحسین کشتند این قوم علی و حسن را اندموی که با بود که در دل داشتند چنان  
کشتن ایشان را غنشدند کشتند جیت کیندا هم درم بچکتش حسین بالنوم من انسر دین بتمو التمه لاهد الحسین چه در بداد است که این  
ارادن بجایا که لشکر کشه میکنند سبک انجم خدا و رسوا و شمه اراد تو اوصوا کلهم باحیاء ان رشا الملحد پس و انه شد و با بکدر  
وصیت کردن بکشمین از بر اوصاد الملحد انجانا الله سفاک می عجبا سئل الکافرین من سید انقوا و ان رجا و ان رجا و ان رجا و ان رجا

# مجلس

زاد که بدو داد و در کافران سزا داد مان عتوه بخود کوفی لها لیلین ابن عبدازیز و غیره و غضب بر من ریخت لشکرها منوا انما تفرقا  
بی در کجاشی کان متنی مثل ذی غیره یعنی بضم البین نه اینکه کما می کرده باشم قبل از فکرش نمردم بروشتی اذناک ما بعلی الحبر من بعد النبی و البقی  
القرشی الوالدین که بضم بن خلف است بعد از پیغمبر و افاضای پیغمبر است که والدین او از قریشند خیره الله من الخلق الی ثم اتی فانا از الحبرین بحسب خلق  
خدا بدو نیت بعد از من پس فرزند او بر کردیم ام فتنه قد خلصت من ذنب فانا القصة و ابن الذقین منم نقره که از طلا بجزر سیدام پس هم نقره  
دو طلا که علی و فاطمه باشند من له الحد کجک فی لوز و کشتی فانا بنو العلبین کیست از مردمان که جدار مثل جندب شایا بدو و مثل بدو من باشد پس  
منم فرزند او علم هدایت با فاطم الزهراء ام و ابی قاصم الکفر سید و حبان فاطمه زهرا مادریست بدو شکسته کنایست بخت بدو و حبان  
غلاما یا فاعا و غیره بعد از الوثنین بدو عیاه کرد خدا را در حالی که طفل بود و بلوغ نرسیده بود و جماعه هم بر سرش بود بدو بعد  
اللات و العزی معا و علی کان صلی الضلین قریشی سپهر سید لای و خری با هم و بدو علم بود که بدو جمله تمام کرد فانی شکر و اتی قمر فانا  
الکواکب از النور بدو افاضت و حارم ما هتالیس هم سنازه فرزند او مانده فی نوم احدی قعه شفت العقل بغض العسکین از برای او است  
روز خلت احدی قعه که شفا داد و سینه مؤمنین اهدک کفاز تم که الاحراب الفتح معا کان فیها خلفا هل الضیاقین بعد از برای او  
جنت احزاب فتح مکه با هم و قعه که در انوقعه مؤمن و لشکره سبیل الله ما اذا صنعتا التومعا العزین عتره البر النبی المصطفی و عطف  
الورد يوم الجحشین یعنی چه بدو عیاه که این آیه شوکت نماند بخت محمد و عطف علی از اربط الیک که مانند شجر بارد میشد در لشکر در روز جنت عظیم  
و زیاده از این استخوانه و بعضی از کتب عقل بگور است که در سعاد الیک و ابراد نموده ایم پس انصام مطلق بر ذابن الا نوار و در پیش روی  
اجتماعه غدا از ایشا با هم شجر کهنه و ما بوس از زندگانه دنیا و عمر بر لقای برود کار و در مؤانین علی الطاهر من ال هاشم کفایه بعد از محمد  
حبر افتر یعنی منم شریک با طاهر منم که از ایشا است و همین خبر را کافست از حوا هم فخر نام و جگر رسول الله کرده من یعنی سخن سر ای که  
نوزدهمین است از سوره که در پیش سیدیا و ما هم چراغها را که در روز میل خشم فاطمه امی من مثلا احدی عیای فی الخلیفان بعد از او  
زهرا ماد من است که در سینه بخار است و عمر بر فعل است و بالحد با و کراه فرموده است باطل که طبرانی کند فینکما بالذات صافا و فی الخلیفان  
و الوالی الحبرین که در کتاب خود بر ما نواز شد در ما هتالیس و وحی بجه من و در مطبوع و بحر اما الله لشکر که هم فرزند او ایام و بختی بعد از ما هم اما خلیفان  
از برای هر سر که در سراسر اسکا اینطریق بگور بلیس نام و وحی لایه الحوض نشی و لانا با کاس رسول الله مالس نکر ما هم که در صلح کوفه و سر که است  
دست خود را بجان سوزید و سوز که در این طلب نیست شیهة الناس که شیعته و بیغضنا بوم الفیة بیغضه و شیعته ما در میان ما کزانی  
شعبان و شعبان ما در روز فایه با کارانند قسوط بعد از ما بعد مؤنیا بجنه عناه سغوفالا بکتا بلسا باد بند را که ما را بعد از مورزاد  
کند بچشم علی که صفایان هر که بگردد در الود بنگردد پس بر دایه منجی ان اما منصور مؤنیا الناس اول نسبه مندر شود بعد از ما  
که من کسبم بهما جوع نماید بفسر خود و عتبانما ابتدا از این فکر و مامل نماید بنظر ما من ملا خطه نماید که یا احلا لستک برایشما که خون من بر زید  
هشتاد هزار من نماید یا بلیس من پس خبر بچهر شما یا بچهر خول ایشا و صیفت فرمود در حق من برادر من که ایشا و سید جوانان اهل هشتاد یا  
این قول سوز را مانع نمیشود شما را از بختن خون من و هشتاد نمود حرم من پس انکافر انکفند ما نقر و شیما قول یعنی اینکه را بیا نموی ما مسوئله  
انظلو فرمود در میان ما که گفت که اگر شولنا میاید از او هر انبهر خبر میدهد شمار که اینکلا را از جگر سوزد شنید است در حق من برادر من پس  
از دید ثابت و بر این غارت این مال که ایشا بچهر سید شمار که اینکلا را شنید انا از جگر سوزد در حق من برادر من مگر شما شک دار بد که  
من پس خبر بچهر شما مبیله بجد سوز که هر که در روع نکفتم ام از ما اینکه دانستم که ختم غضب میکند بر کن اهل که بر او خدا میکند و عقوبت  
پس بچهر که در میان مشرف و معز فرزند پیغمبر نیست غیر از من و انکی من پس ما شما هفت با خبر بگوئید که یا از من مطالبه مینماید فلی را که از من  
منزه باشد یا قصاص نمود از من اجزا که بچهر را من بچهر آورد با هم یا از من میکند عالی از شمار که من مالک شد با هم از ما اینکه منست پیغمبر  
بچهر داده ام یا در بختی را بدو بل نمودم و بر و اینه ای بخت یا سر یعنی با بد نامو ام یا حضور از من نمودم یا بچهر را شکسته ام پس انکافر انکفند  
انظلو گفتند نقالک بغضه لایک و ما فعل یا شایخا بوم بدو و خین یعنی مقاله مینامیم با تو بیغضه و حقد که باز بدو در سینه  
ما مینک اسبب عملیکه کرده است یا بدو و مشایخ ما در روز جنت بدو و حبان چو انظلو اینکلام از انما از شنید بچهر را ایضا آورد که در  
انجمله یا فسد سوره و پیاد ایشا از انجان هلاک انداخت پس بر دایه منجی ان امام منظلو متوجه عترت سید کردید فرمود با بچهر که در سینه  
عمر نور انجیر مدینام که مینا سخر صلت عمر سعد عرض کرد افسه خصلت کلامند انجیر فرمود که حتی ارجع الی الله الی اخر جلد سوا الله یعنی اول آنکه  
دندان من بدو نام ارجعنا بسو مدینه حرم خود سوز خدام اشرفی که عالی الی الی الی من سبیل یعنی از این ما هی نیت یا منظلو گفتند  
پس مؤمنان مشرف من انما فسد شفت کبک من الظما یعنی دریم آنکه بکشتن این نیز با شما میند که جگر از شکتی کاشان بلسا گفت لایه التانیه سبیل  
یعنی بگو مطلب دریم بر دایه نیست پس انظلو بکس فرمود ان کان ولا بد فلیس الی رجل بعد جل یعنی مطلب استم اینست که اگر لا بد است از کشتن بدو  
مرد بگرد مقابل من بناید انما کف ذلك یعنی این مطلبه تو را ببول کردم ای ما از منظلو و بکس نوا می بکس که مینموند شیعته اشک خورا

صیطانا بد

ضبط نماید که نطق و با این الحاح بگردن این عدد که بکسر این کثرت حلاوت بخار به نماید بیک در مقابل او و باینکه در این بی ادبی است  
که وفات نمود و در لشکر را بمبارت نام نمود و از حضرت علی که در این باره در روایتی از امام علی که این امر را که در آنست نمود و بی ادبی نمود  
فان تکن الی بنا تعقل بنیسه فان توانا الله علی ذلک یعنی اگر دنیا چهره قبسی شوره طوسی پس بدستی که توان خدا بلند و از آنست که این  
الا بد الی موت انشاک نقل امره الشیخ فی الله افضل یعنی اگر بدنها انجام شداست بجهت ملک کشند شکر در چشم خدا افضل از آن بکسر  
قما مقدار افضله سعی الی کسبل جعل یعنی اگر زور و کما در دم فسد شیدا بنقل خداوند عالم سر فله سعی در کتب با کسر تر است و این بکسر  
للتزک جملها انما بال منورک بامر یجل یعنی اگر اموال بنا کما شنی و کد شنی است پس چرا در بداید آن بخل میوزد پس شسته میا طلبید  
و هر یک از شکار و زکار که در مقابل اشیر و در کار میا نماند اینا او ایجاک هلاک میا کند تا اینکه بروا نیکه کرده بسیار است و اصل که در  
انما انصاف منفره و الموت جرم کوبی با و العار اولی من دخول النار یعنی سزاوارتر است که در عار و شرفی امان باشد از داخل شد و در انوار  
پوشیده بر او بجهت ایضا بقابله منوره نا انکه هزار و نه صد پنج نفر است که هلاک افکند شود و در کتب معتبره که در این باره است  
حید کر ا حله نمود بر مننه انکه و اشرا در موم بجزسک متحمل شد تا بعد حمله نمود بر طبرستان که در فرمود انما الحسنین علی البیت  
ان لا اثقی علی عیالاتی افضل علی ذلک یعنی همان خردام که در درنگ از شما و حوائج میکنم عیال پذیرد و او در پی خاتم ال  
النبيين از دنیا میرود بر وانی حله میکند بر انکازان و صبوحه میرود بر ایضا مانند حید که از غیر فرادانست و منتهی علی المیسر و المیسر علی الله  
یعنی لشکر را جمع میجوید که منتهی لشکر منقلبش علیه و همیشه منقلب کردید بجهت هر یک از نامداران انشکر که تیره در ایستاد جمع کنند  
میا ملا و در این مورد نیز خوار قلب لشکر زد و شمشیر و نیزه ایضا تراجه بر کد در زمان بر زمین میچیند تا انکه حمله صد سواران پیاده  
روانه حقه نمود و پیش پای او بل بعضی از او انقل کرد و اشک گفت بخل سو کرد که فرکر بدید ام مام زده ابراکر کشید باشد او داد و او ایضا  
او که حکم نرو فو قلب بود باشد از انیز کوار بدستی که انکه و حمله میارند بر انفا المنهد و البجته حمله میارند بر انفا البجته حمله  
انکه و میگردد و اصوله انیز کوار مانند کوه سفند اینکه کرد در پیشان آنها بفسد یعنی انیز کوار حمله میکرد بر انشرا و حال انکه سرفرد  
کن بودند بر اجتماع نابکار میبختند از پیش روی انفر ند حید کوارد که با و ایضا میارند که بشتان بر انقتضی و در ان مراجعت نمود بر انچه  
و منفره اول حول و لا قوة الا بالله حینک سلم سکوید بخل سو کند نظر نمودم با نیزه گوار بدید که بجاسوسین با کسر بجهت باشد و نظر کردید  
بر زمانفا المنهد بد که انقدر نیزه ترازه جاکره بود که کو با بیستیا بر انیزه ترا در داد اند شجر که اصلا انیزه نمایان نبود و انبیر برورد کار با  
و جو ایجا که منهدک میتهو بر انکه و اشرا جنا منفق میشد مانند منفر شکر کوه سفند هنگامی که کرد بر انچه حمله نماید شاعر خبر مود است شد  
علیه و هو یجمل الامتد بالها شد خانف یکل منافی یعنی انحضرت حمله نمود بر انشرا و انجنافز ند حمله کنند بر ان شجاع نیز شجاع عانت  
صوله شجاعی ارد که ضلعه نمود است شجاعه مفر منافی انفسر حجه نشته حاله توصیف عند الوصف غیر مطایب یعنی حضرت زنده و شا انحضرت نشسته  
کند شجاعه او را بوصفی مثل انکه انجزا ایشیر حنه نشسته کند با خون و زرد نشسته در شش بر او که شیر بخون از فضل صود و شجاعه  
اندا ز شاه یعنی کان غریبل خاد با له ضار صوابه بالحقاقی هرگاه انجناب ایسی بود که کسی با قاتی نماید ملک المون خادم او خواهد بود که از امر او خواهد  
فبصر روح نماید در شوق ارض اما مداع الا مداع انفسر طبعه و بجهت که معنه الوائقی و اگر اوج انکار از ان مطایب بدند اناندا خنده لبیک  
کوبان از الطاعه میتهو و حر که نمود ارجح با او ایضا دیدد روز اول چمن حکم فرار شداست بارعی پس بر انی انشرا حله نمود بر انچه برورد انچه  
و است چه بر روی اندا اما انکه خلوص با بر انفسر مفر است چه برورد و اناندا انچه نمود متوعمر بعد یلید کرد با انانچه و من بر کسر  
ایها الامیر که همه اهل زمین بر سبیل مبارزت در مقابل او و زنده املا انخواهد کرد درایت رجلا یقتل نوه و نوه و انصا اربط جاشا من الحینه  
یعنی هر کز بدید ام کسی را که فرزند او برادران و با و او همه کشته باشند که قوی قلبت باشد از حسن و انیکه ببینید در پیش رو او اندا اند  
چنین مة الله میا ناید لا شک انه ضلع من ضلع النور یعنی شک نیست که انجناب صلی علی منتهی سلطنه است و انبیر شکر کنیم شمشیر کشته  
سپا در مفر نمود فرقه را بر سر خیمه ها حرم فرستاد و در می او نمود که با نیزه با او مقاله نمایند فرقه دیگر را حکم نمود که با نیزه او قاتل نمایند  
نامشعوا شرط او خود علاقه نمود و ایشد بکنه شمر برورد بر فرقه از انشکر شفا و انشرا باراندر انبر متوجه شفا شد و با انبر است  
ارغو که در فرقه شوند فقره بالتیو و الزام فرقه بالتیو الا انما بفرقه با شمشیر و فرقه دیگر با نیزه است پس بر اندازان و شک نامی بکسر  
و نیزه و در ان شمشیر بیکجانب بر انطو حتمه حمله نمودند از هر جانب تیر و نیزه و شمشیر است و بیکجانب از هر دو طرف از انطو با انشکر  
و جگر سویر و نیزه منفری یکدفر منهنه حمله میکرد و در فرقه دیگر بر طبرستان انیکه بنا بر نقلی با از زده هزار سواران جمع فرستاد و لکن باغبنا کثرت  
ایضا انصافی با شفا منهدک بر انشرا در شهر شو عمر سعید یلید تقوم عند کف الویل کم اندرون لمن قاتلون یعنی وی بر شفا با انستد  
که باجه شخوص مقاله میماند این الامتد الی الخابن هذا البطل العرب حلو علیهم من کل جانب یعنی انصافی با انشرا و انفر ند کنند و انشرا  
در مبارزت با الو قلوب میبوند کرد بر انصافی با انشرا و انفر ند کنند و انشرا و انفر ند کنند و انشرا و انفر ند کنند و انشرا و انفر ند کنند

حیدر با کفند و آنقدر عالمی از باران خود ندانند حایل شدند در میان مظلوم و جبار و متوجه چندی از مشایخ چون انظوم غمخواران کفر از آنکه مشایخ  
 ملاحظه نمودند بر او توبه و صبر بران بیدارند و قریب بر او در ویلکم با شیعه الی استیفاء و ای بر شما باد ای الی بنی امیه اگر شما در بندارید و از روز جزا  
 نمیرسد پس در دنیا بخود صبر کنید و رعیت را از دست ندهید اگر عرصه رسید چنانکه کان میکنند پس شمر بیدار شد اندر داد که ما نقویان از  
 فاطمه یعنی چه میگوئی ای فاطمه خضرت فرمود سخن اینکه من باشم امانت مینمایم و شما با من خیال مینمایید بر زمان نصیر و حرج نیست پس منع نماید  
 متروک و جفا و سرکش خود را که متعرضم من نشوند مادامی که من ندانم که گفتند که فاطمه یعنی این مطلب بود و است ای فاطمه پس بر او  
 فریاد بر آورد الیکم عن حرم الرجال قصد فی نفس ظلمت کفر و کفریم یعنی متعرضم حرم نیندیش و با خود شریک بکنید بجای خود قسم که او کفو و رعیت است  
 غیرت شوی فاطمه ملامت نامادای که کجوب بودیم و انندی بلکه احد در کجوا و خواران و زنان بگردید در کجا تو بکه زینت با سایر خواهان است  
 دخل نشوند تا در میان کشاکش فریاد کما فی صحنه نان در چهار مقنعه برختا و ساساها نوحه زار مینمود و سورا ناسکر بر در ایشا الحیا  
 نمود بودند سبب و فغان ایشا میکرد نیندختی سبها بنحویکه گریستند که سبها از آنها از اسلجیم ایشا از شد پس از ایشا با گراه و جبار یکجا  
 از نفسها جدا نمودند حتی دختر سبینه از بند مینا که در دست نینداشت تا آنکه عجم از آن بر حیا مظلومه ایغف و جبر تمام از روی نفس مینا که  
 کشید و بر شتر برهنه سو کرد ندچهنو برهنه است بلسا حال نیندیش که منصفان اینست ابرار مادامی که عمامه بر سر نوبه مفضل  
 من بود انوقتی که عمامه بر سر بود بودند مفضل بر انبر بود زاری مادامی که انظوم سر متو از او باقی بود نیندشت بلکه احد در نزد یکی حرا و به اعتراض  
 کند با سبب بود که در بعضی از ايام قبل از عاشورا در حالت تشنگی خطبه که در مقابل ایشا فرمود و حکایت خود را بیا فرمود در آخر خطبه  
 فرمود پس چه سبب حلال پیدا میدادان بیشتر مادامی که در غایب نماندند هر چه بیان نمود همه میدادیم و لکن در شب از نور میدادیم تا  
 بالی نشسته شمر که انوشی چون در خرا مغموم و انخطبه سو ناک انظوم و جواد در ناک انکره یسورا شنیدند صلاها بنحو را بگریه بلند نمودند  
 چون انظوم لکباب شد ان بیکتار شنیدان غمخوار بنحو نیکو در حضرت عباس علی اکبر اطلسید فرمود سکا من قلعمی لکین بکا من یعنی برود  
 ان بیکتار اساکما اید که بجای خود قسم که بسا خود هلاک گریستن ایشا و یانینست بود که میان شمر برانی برداشت که نوشد شخصی باز که تواب  
 مینوشی لشکر محرم نیندخت که بجز شنید اینجرا بر اینجست متوجه چندی از مشایخ استادی که عمار بر سر انظوم بود و متو از جواد عجا  
 بوجاد و مفضل در سر اهل حرم بود کسی را فلان بر بود ان بوجو عجا از سر انظوم بود کوباد و در انوقت مفضل در سر زینب بود و انظوم در سر عجا  
 و مفضل در سر عجم و مفضل در سر انکره لیلید از فرقی بینها منع نمود و امر کرد که برگردد با خود انچه در میان کیند که بجای خود قسم که او کفو و رعیت  
 پس انکافران بچا خامل عجا بچو آوردند پس انظوم نشاند را حال کیشتر برانی از انقوس بچا طلب مینمود هر چه بچو است که روانه فرانشود  
 است بچا شمر بران مبر اندام لشکر بران و حمله میکردند حایل میشدند در میان انظوم و انقباب پس ان امواته حکم بر او این بسوخیمه مراجعت  
 نمود و نیز عجا و اطفا خود امدان بچا رسید که در دخترش بیکتار کبار ارا اتماع نمود پس انظوم خطابه فرمود که ای سبینه که من که مرا نایب شنید که توبه  
 و بعد از این بسینه خواهی کرد پس از یک زمان دختران در آن گرفتند بطرف بر عجم و بیکتار انظوم میگردد شنیدان مشایخ ایشا داد امدان و در آن  
 میشد که بیدار بود و نور لامبه از در ناس خواست که حمله نماید بر انکره حمله که ناکا کثر برخواست شخص مهربانی مرکب عجمی سوا شد بچو ان  
 خضر رسید عرض مؤالک علی جلدک امل خضر جواب داد او را باز داد و فرمود تو کبستی که بر من عربیتلا میکنی ان شخص عرض نمود با رسول  
 ضم زعفران هلاک باد شایخانی و لشکر در این بیابانست چون پدید بر کواران در بر اعلم بالشکر حیا حاربه نموسلطنت بیدار من لطف فرمود  
 از نور پلدم پادشاهی من مشق کردید پس را انجانفرا نا انجان بر نهانیم با این شمننا خضر فرمود مادون میباشید بر آنکه شما ایشا ترا مینبیتلا  
 شمار انمی بیند سعفه عرض کرد ما نیز بصورت ایشا مصوم میشوم که اگر کشته شویم شهیدانم و با شهم خضر فرمود خدایا انچه در حد ابر عفر  
 دلم از زندگانی دنیا سیر شد است جان خود را در خواب بگردانند ملاقات مینمایم خدا را پس متعرض انقوس مشو مراجعت ما بسوقم خویش  
 زعفران اجعت و پس انظوم متوجه انکافران کردید میان طلبید پس بنیم نخطبه که از امر ایشا بود عرض نمود که ای علی ما بکی خصوصه میکنی  
 فرزند که کشته شد و ابر او با و رانند که هلاک شدند تو هنوز بایست هر از سورا شمشیر بر زینت کواران جواب انکافران فرمودن کجا ربه شما  
 امدام یا شما بچا بر من امدان من سراه بر شما کفره یا شما سراه بر زعفران اید برادرا و فرزند انمی کشید پس انقوس در میان انیست مکر شمشیر پس بسینه  
 تکلم مینمود بر من یا ناما ملاحظه مینمایم که چه ربا در ای پس انشربیشه همجا صبح بران بچا داد و چنان شمشیر بر کردن ان بر خفا که سر بلند شمشیر  
 پنجاه ذراع در افقاد و جوا انکره امر انقوس فرزند حیدر کردار دیدند از معرکه رسید که در انحال برید بطرف خسترا مال صبحه بر انقوس  
 زد که همه شما از نیکان عجم شک اید از او میگردید پس ملاحظه نمایند که من چگونه با چقا میگردم و کار او را عیاشام کین از اجل بر کشته از زندگانی  
 دنیا محروم در مقابل ان امام مظلوم امدان چه نکرده تا فرجام انظوم را در مقابل امام دید انهابانان خوشحال نمودند اما اهلبیت ان اما سبیل  
 چو مطلع شدند بر میزان برید چو شجاعان پیدا شدند بر انظوم و حیدر رسید پس انبر کواران متوجه انکافران کردید فرمود مرا مگر چی  
 ستا که چنین کشتا بنبر من مینا انشقی و جاسر هیم نکت و حمله نمود بر انقوس شمشیر که در انحال انقوس در پیش دست می نمود چنانچه در

کرم در آن که از لغوی در ما نقل شده بود که در وجه تسمیه این قدره عالمی دریم ما شورا اعظم مصاحبه تانسانا لیوم النشور لهذا  
بایستی که نامه ظاهره صحیح را بنویسد که در این بد اخیار رسد منتها سوزندگان آنسر در اهل بیت انقدره بشر کرد و شرارمان بر فلویت  
مانند بیشتر تا این که کفیتش انواقعه بر غصه چنانچه در بعضی از که در محرم مقلد مشهور است که اینست حضرت امام حسین را در خری بود  
تا طهر که بسبب بیماری و انظار و انظار و در مدینه طبعه بنزد ام سلمه زجر طاهر حضرت و شایسته گذارد بود هر روز از آن خیزان  
بدلیلین خان میامد که شاید یکی از پدر حضرت در رسد و سرای از پدر بزرگوار کرد و چون نامها جز بیله میباشند بطول انجامید خبری از آن  
منظور با مظلومه سیدنا طهر در گوشه بدین که از آن پیکر برانتر نشسته در آمد شد خلق بر و در وجود نیست مانند جلد مظلومه در ظاهر زهره  
مشغول که بر زاری بود که ناگاه با خود خیالی بود که نامه بسوی پدر غیر بخون نکازد و پدر را از خانه خود مطلع سازد پس نامه در کمال سوز و کداز نوشت  
چون نامه بانام سیدنا عریکه از در سر حضرت نشاندند صد کبر زاری فعلیه بیمار شدند اگر از اسماح انکبر در بیتا کبریت و خطه بر در  
نوقته بود چون آنکه انکبره زاری از زجرها حضرت امام حسین است که از فراف پیکر و پیکر کوه در اضطراب است و از بلند گفت السلام علیک  
یا اهل البیت النوره و سعدا الو سائله من بری هم زاعربانه و بختک که بر ایا مصمم کشم ام اگر شارا خند باشد بفرماید چون نفاطه بها اینسخ  
شنید در خانه آمد خواست و بر باز داد و فرمود ای عریکه بدان که من با تو اندر خراسان عینم خود پدر بزرگوارم غارم کربلا شد بیمار بودم  
و مراد نزدیکه ام ام سلمه وجه طاهره حضرت را شایسته گذاشت اکنون از حیران در بیابانم و نامه باینکه کوار نوشتم و منتظر فاصد هم  
که با وسایع عرضیه مرا با حضرت رسانا داد عاجز می بنوام ای عریکه نامه را از انعامه پیکر و روانه کرد بد در روز عاشورا در هنگام کبر در خط  
انیز کوار سیدنا نامه مظلومه را با حضرت داد چون انقدره عالمی ان نامه را از انفاصل گرفت ترا کثرت در در مصموش و اندازان مطلع کرد  
سنانا بر روی از دراز که پسندیدند اهل بیت اطهارند و صفوان نامه را با بختک سوختن خواندند و غم و اندوه بسیار ای مصموش ای افریدند انتم  
و در کان نیز از دراز که پسندیدند و از احوال عریکه چیزی معلوم نشد که ایاد در کاب انحضرت شهید با بر اجنه و یا از جنس بشر بود یا ملک و در زینست که  
از طلقه در جن که بجهت سوز و کداز شعیبا و علودر جبهه انقدره عالمی ان نامه را از انظار گرفته و در این هنگام کبر در این نشایک عالمی  
در ساند باری پس انحضرت در آن حمله آورد در انکافران کاظم علی الخیرم فاکشفوا من بری به بدین بعضه بعضا یعنی جمیع لشکر کرازا  
بر هم زدوان بیشتر از پیش روی انحضرت میگردیدند بخوبی که بر روی بگردیدند و هم بخوردند چون لشکرکی را منظور غلبه نمود بودند  
شظرفرا نکرد و در این شهر شوب جمله آورد بر اعوسلی و عربین الحجاج زینب که با جها افرانفر موکلا افران بودند ایشا از انفرقه نمود  
در میاراند و بروایی و کادرت در جهن تطلع نشد العطش یعنی جانشینکی بر انفرزندشاکو از کبر در انفرقه بر سر غلبه نمود بود که نزدیک  
بود که روح مقدس از شدت تشنگی پرواز نماید اسب انجمن بر نشسته بود بر و ابره اش شهابی و انجمن و افران و انعطشان و الله و قدره  
الماه حتی شرب یعنی نوشته و من تشه ام بخدا سوگند که نمیخیم ابران تو با شامی چون اینجو اکلام ان امام مهربانرا شنید مثال داسه لمر شرب  
یعنی هر خورا با کرفت و اینها شامید که با کلام انجمن را نمید پس انظلم فرمود ان شرب یعنی اب یا شام که من تیرا با شام کس ان شرب  
شرب بجهت ترحم بر انجمن و شرب است خود را بر افراشت و کفی از ان برداشت که با شام و ابره انجمن را انوار در عذاری ز لشکر اشرار که از طاهر  
کلب بود چون نظیر نمود با مظلوم کباب جبهه ای در انروز بر انظار ببرد یک هر مبارک خورید و با شامه انفور تیر بچله کمانک داشت و بجانب انقدره  
عالمی انداخت فش شد یعنی بر انزیر چسبید زد من معجز شای انظلم و پیل تیر کوار فرموله اولک یعنی خلا نور ان شرب انکر اند که انفور انظمی  
نشسته شد از شدتش تشنگی خورا یا ابره ان انذاخت و انقدره انجمن در اصل شد تشنگی او را با نشدای بقدا مظلومیت شوم ای با عبدک پاکوید  
از اسماح انجمن ابره شید بر مازمه شعیبا کوار خواهد بود در کابل الوابره از داود در منقولست که من در غل حضرت امام جعفر صادق نشسته  
بودم که انجمن اطلبید چون شامید یدم که اشک از دیدهای میباش که در انشاس من منواید و دخل انقدره کشتند حسین را و هر بنده که اب  
شامد انظلم را انجمن طهر باورد و لغت کند بر ان انظلم و انجمن ابره منواید نامه عمل ان بنده هر انحضرت منواید ان نامه سنیسا  
اوصاف را کانه بلند میکرد انداز برای اوصاف را در وجه ثواب و مثل ثواب کسی است که صلوات بر او در راه خدا از او کرده باشد ختم بخشوی  
که اندا و در در قیامه اول سر و خنک حرارت قیامه در او تاثیر نکرد باشد ای خدا فد و منیز ان مو انظلم کربلا که بسبب من انکر شد انجمن  
مقدار در همین مشرف لغز و فاکت چه قدر ثواب حضرت در کربلا یک نامه میفرماید پس من از ان نیست بر ایشعیبا که در در وقت نوشید انجمن یا از نشسته  
بیا صبر بیا میماند در انغم خود را نشو اند و اشک از دیدهایها خود مانند حضرت صادق روان نشاندید که قطع نظر از ملاحظه این ثواب و  
اولوا الالباب انم که همیشه جگر خور از انم تشنگی انجمن کباب نماند بلا خله شعله ان تیر وارد برد هر انجمن در همین خورد اب انش جگر کباب  
مشعل نمود تا در و بخار انجمن متصا شد بجانبه که بعد سر کوشده از دیدهای بر و بر ان و ناسی با مظلوم حضرت صادق بلکه کمانش او او  
شلا شد حد درم دار با ایشعیبا که چون نالفا قلم با ان مقام رسید هم سر با در دیده ام اشکار کرد بدین تمیز ان شعیبا مسلوبه ان اختیار  
از نظم انصار علی انموده خافم رجوع مینماید بسک هم انشیر که در صفحه دفتر منتهای بریده صبر سکون بخا ترا بر باد میدا حال ایشعیبا کردنت





بروایند و در شربین باغچه هفتصد نمود که با شام که حضرت پیر علی خنک میگذرد که آن را بعد از بخورد بدین منظور منظر مبارک خود  
بجای نماند نمود و فرمود خداوند با فضل او را ایشان را شجاع غضنفر بار دیگر بر آنفوی بد که جمله شد بد نمود و تشنگی بسیار است و او را  
شلبه نمود و بر و ابته مجازا که نوار بیوسنه طلب از آن کرده اش را بر منتهی و شمر غلار در جواب استید انجا بر زبان بر لب خود مشتفت و الله از راه  
او تر تا آثار یعنی بخدا سوگند بر آنخواهی دید که اینک دارد آنش شوی پس ملعونه گفت الا انی الی القربان یا حسین کانه بطون الحجاز و الله لا یذکر  
او تون عطا یعنی بحسن نظر بنما ابشوات که مانند شکم مار میاید بخشد بخدا سوگند که نخواستی از آن بر چشید تا اینکه از تشنگی هلاکت  
انحصر فرمود اللهم من عطا یعنی خداوند او را نشنید بر آن را و میگوید بخدا سوگند که اینمردی گفت بمن ابته بدیدار حاضر منتهی خداوند  
بمخود که از دهانش بر زمین با مد باز میگفت تشنگی را گشت همان منخو بود تا سفر و اصل شد و منقول است که عبد الله بن حصین را نیز در آنجا آورد  
فتا با و فرمود آید شهن خدا نوبود که با ما حسین میگفتی که یک قطره آب نخواستی که در آن روز از روز یاد نماند که عبد الله بن  
انداخته بود و هیچ نمیکفت پس نخواستی که در آن روز از روز یاد نماند که عبد الله بن حصین را نیز در آنجا آورد  
الحمد لله الذی کما بر آوردند بخمار فرمود ابو لدر آنرا جکار بود با امام حسین چار در میان حاکم داد با نجانا که اتمع سا که بود عتقا  
فرمود تا انجید را چیم کند یک بخش در مزبله انداختند کسینج نفر را آوردند یکی هر ن بنعماد و یکی وردان ز احمد سامانی و خالد  
نوفل شعیب غزان و حنین سهل بخمار فرمود شما چر استغاثی میگردد در کربلا و ابی اسحاق انقا میاید بد از اهلبیت مضایف در امیند  
خیل جنگ آب میار و دید در معرکه میر بخشد میپاشید بد که در بر استیخا الفان نشینید فرمود نعره ورد از بیت جوشان بخافشند بخند  
و انبه نون بکر ادست با بر یک نده هر یک افراد از زمانه زندان ایچمه و اصل شد بدین ابوالمنور حمره ایحجار آوردند که از جمله فالان و نکبها تا  
ایفران بود بخمار او را دید خدا را شکر کرد و فرمود تا طبل بشارت زدند پس فرمود تا و نیک باشی الا شیئا و این زمانه ناچار یکبار در فی و انما اجر ابر  
اهلبیت سالزیناء کردی هتک حره رسوخدا نمود و جمله از کلمات در میان ایشان واقع شد پس بخمار کف مکران من بنیسه حمره کف نوا میر که خرد کرد  
نوفلیت شتر تو مقلد است بر خیر تو خدا نیز تو مقلد میر فرمود من خوبم اینتره نام تا بد اینک کینم حمره کف ما هر چه خواستیم کردیم نون بر هر چه  
بکن پس بخمار فرمود یکی بگردند و جنگ جوشانید که یکدل از آن کم شد فرمود که حمره نام سنگت بسیار کرد ای منجورم تو را نرم کرد ام پس  
فرمود تا انشی را در دیک انداختند و بخند روز کار نمود ندین زبان یسار آوردند تا معود شتابان حضرت داده بود و نخواستی فرمود تا طبله بزوخند او  
زدند او را در شیا کوه او بخند چند ابود که کلاخ چشمه کما او را بر آورد بعد آن زمانه را نیز با ما آوردند ما بر فرمود نوبود که نکبها ابضاب بود  
جواب نیا و فرمود ما را و ابصر بنحرف سر او را کوفند و بصر تیر باهاش را شکستند و بجهت اصل شد پس نفع مالک او زدند او سر کرد لشکر  
بو که در کار این کبش او که حایل شد بیسالشکر حضرت و ابضاب بخمار فرمود و فلا بشتا او بند کردند او بخند و هزاران بانه را آوردند با طبله  
رطله بر بجلو آوردند بخند و اصل نون و چون عمر بن الحجاج موقل از آن بود و اول کسی بود که شمشیر حضرت امیرین زده بود نیز بخدا آورد  
امیر امیر او نشتند تا بعد فرمود تا شجرا او را بصر نیز با ساعد فرم شکستند بعد از آن بر بدند او را سوختند چون سبقت ابو بکر و شاکر انبند  
بخار او زدند فرمود شما را جکار بود با ما حسین که او را کشید گفتند برای آنکه بر امام زمان بدخ و جگر بود پس انجود در میدان فرمود تا این هر سه زنده  
دید که در دند و در این مقام بخو طر مد حکایت شرا انداز رخت بر اندازی که منقول است از جمله از انصا که فرمود روز یک شمر کوفه در میان بازار شخص  
دید که از مشاهده بشره او دیدیم خود خواستیم که از او دور کنیم از تقابین سرعت و بد گفت که منم و طعنا خواست من کفتم تا شرح خاتمو را نگو  
بنولفه مخلوم را بر پیش آنکه همراه ما گفت که آنکه بر مسلم نسجی خواست من از استیاضه یاد نوم با عمر بن عبد بکر بار زخم مرا موقل اب بخود ناک  
در روز ناسو عاوش عاوش اجناب و اما حسین و اصحابش منع نمود که قطره از ابضاب با ایشان سپید غلغن نمودم که کوزه و مشکلی از ابضاب نماند  
و دامشاه سبانه شیند که حسین با برادرش عباس میگفت که اینمرد براد چو انبست بر و زنده است انان با جرم نصف آنها زان و اطفال ما از تشنگی  
و الهاب هلاک خواهند شد حضرت عتبان که ابینسخ را شنید از لشکر بر زنده بخت عرض نمود ای برادر عم خود که اگر در پای انش درو ارب باشد خورا  
بفرات میرسانم که شاید برای اهل برسانم چون کلمات حضرت را شنید تر سپید تر و عمر بن عبد فرستادم و چهار هزار نفر با ما خود طلبید  
و پیش از پیشتر پس محافظانم چون شب عاوش را سر مال انان بر ما حضرت عتبان یاد بد که مانند جمل صنفک با نفع انبای بی شمار از لشکر  
بیافنا داد و خورایفان سبند پس از مکر فدا شد مشک خورا بر از ابکر سو او کرد بد خود بد که او خواهد بود بمعات چهار هزار مرد و مقامات  
بر اما با آخر الامر است از بدش جدا کردند با نفرند شمر خدا بکند عتبان منتهی و بسو حمره شیار منفر و لشکر انجور نمود تا اینکه دست  
او را نیز جدا نمودند از پیشتر شد و در آنکی مشک ابند اگر بشو خیم کار و انشا میاید که این شکست ما اندین تر بجانم تمام بشو انظار  
بال انداخته قضا ان نیز بر مشک اما بر نجه دشمنان میداد ای انجما امید کنی با از کابکشد برادر را با بخود طلبید و امام حسین خوراد  
سراش برادر با جابرا بر رسانید او را بدینجا از دید که با بگردید خواست که نصرت مظهر او را بر دارد در شبیک کشودم بد قدم با بوق نماند نهادیم  
نیز خدا از شتاب حضرت عتبان دیگر کسی سر بر ما بد که هتکای که سر و نشه کار و بادشما منظر منقبض و منوجه حمره کرد بد لشکر عتبان و

مجلس نهم

و ملخ از انبیه شکر هجا میگردیدند احدی را یاری ندیدند بنود پیر انکشی میخواستند بر او مبارک و فرزند مانده اسیر او اند و همه در تمام مقصود  
دیکر آنحضرت بود پس دید و شنیدم که با سب خود خطا فرمود که نوشتند و من ششم بخدا سوگند که بچشمی بر انا انکه تو نباشی پس بنویسند و در  
ایترش نیز و بوشرون غلی انقبسهم و کونان بجم خصاصه که در شاپد بزگوارش باز شده بود طوق کفتم که کفای انقبسند و انقبسند کوار است که خود  
خورد و ایشار میکرد پس دید که استحضار من خور از انبیه داشته نظر انداز که آنحضرت با شامد پس فریاد بر او دردم که یا حسین لشکر مشویم  
خوشند و این سخن را شیطان از زبان من فرارفت و بزبان لشکر با تجارت و انمطه خرد و ندها طوق اینصدا شنیدم شکر از امش کسین و ابر  
رینعت و متوجه جنم که کردید چو بیاحت حر عطار سید بد که انجیر اصل بود بیکار مادست هم زدیم خند بلیم و کفیم یا حسین خوب  
اشامید انجور انصا میگوید که خوی انجور از انمطه شنیدم کفتم در اینمکان اینست نامن داخل سر شده بجهه تو طعنا باوردم بخانه رفتم و شکر  
بر داشته برین طلم که او را طعم همیشه خورم از تمام انشقی کفتم با مبهما این میبکی کفتم یکا فرکه راه مکر امام حسین در کربلا میباشم شما بنویسند و  
که او را طیب بدید شکر کردید و بشکرش بدید روز عاشورا بداند ضربه سرش از انجور نمودید در انحال که سینه نشسته بود پس انلعین  
بقتل سائند و زن او را با نش سوختم و از انجور امیدارم بگر نامناهی حضرت الهی که مرا بر حمت خود بیامزد و از انجور منقوش که از کتاف  
انحضرت و نفرین خطه نمودم که یکی انقد ذکر او طوقی شد بود که از انبار میکرد بدش خود و بیکار او بر او بر او را منوشید تا انجور شکر سید  
و سبب این بود که نظر نمودم انحضرت که فریاد او بود بدش انجور ای که بنوشید پس انمطه بر انمطه و انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
در دنیا در انجور و برایتی خور انمطه و ما بوس کشت از انبیه دانست که انبیه انبیه کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا کربلا  
ما ان شکریم ما عذبنا ذکری فاستقیم بغیرک و شهید فاند بونی یعنی انبیه انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
بشوی بغیر بی شکر انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
بوده رویشی کاشه خود بر او از انجور و انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
خط نیست نظر انجور و انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
بزگوار میگردید انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
نیز در جلد انجور و انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
ان نیز را کشتن خود بر او محاسن میناکس رینعت پس بر کوار و در کاه پروردگار کرد و عرض کرد اللهم انک تری ما نافی من عبداک هوکاه العضا  
بغیر خدا ندا مبینی که در انصا توجه میرسد بن از انیکره معصیت که خداوند امین از انبیه انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
شالولاد مانند شیر غضبنا بر انکا در انجور نمود و منبر سید از انبیه انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
و السهام تاخذ من کل ناحیه هو یقینها انجور و صدقه بغیر انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
ای بد از انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
دارد بشهید شد در او و بعد ان مقام را از شما خواهد کشید انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
کشید انحضرت فرمود که چنان خواهد که خود شمشیرها بر روی بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد بگرد  
مشغول جماعت کرد بد تا انیکه جراحها عظیمه بر بدنش وارد آمد و بر او انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
فرار جراحت بر یکصد هشتاد جراحت نیز و شمشیر بد میان ان بد منیر سید بود و بر او انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
بر آورد بود مانند جاشا که در جلد منفذ شکر او جمیع جراحها در پیش رو انحضرت واقع شده بود زیرا که شمشیر انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
نفاقت پس از انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
پیشا نور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
یعنی ناکاه نیز هر انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
طه رسول الله پس سر میان خور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
نیست پس انمطه انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
یکمطه از انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
و فرمود بهین منجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
سید بطور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
و بالله و علی طه رسول الله بعد از انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور  
قاخرجه من در انطهر ما نجعل الهم کافر من انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور انجور

از مکان تیر مانند نوردان فیما بین کان بمنحرف و بالیهذا السهم کان بمنحرف یعنی یکا شکی بچو ض تو بر اثر کرده بودند و یکا شکی بچو ض  
ان تیر که بر تو زدند در دل منبرند و مفصلا جمع و خبر اینست که این تیر سه شعبه زهر آلود که بر قلب منجا بخورد و غیر از تیر سه شعبه زهر  
الوئست که بر سینه مینالند مظلوم خود را کرد نفس الامر بکثیر شعبه زهر آلود بوده است ظاهر اینست که روایتی است که طادس که از تیر طلب آن  
حضرت خود اقرار بواقع بود باشد چنانچه منفر است این حدیث شیخ صدق قدس سره که چون تیر توجیه مظلوم است عراق لعین بر سر منبر رسید  
تجاوز داد بعضی از مثال با حضرت ساینده عرض نمود که اراده بجای آری تا بر سوره الله حضرت فرمود بخانه عراق میروم عرض کرد بر کردی حاجت  
خود را بخانه عراق میروم و چون عبدالله ملاحظه نمود که انقباض افای مصمم منفر است از حضرت ایضا عرض کرد یا ابا عبد الله بکنایه از بر این موضوع معترض  
جست خود را که حضرت را شایسته بپوشد ان موضوع میسوسید فکشف الحسن عزیزه فقیهها ابن عمر الثالث و یکی عین پس ان مظلوم بر اهر خود را از ناف  
مباله در کرد چون ناف منور ظاهر شد عبدالله بن عمر دفعه ان نامظهر را بوسید که ریش و عرض کرد تو انجا اسپام ای ابو عبد الله و مید که در  
این سفر کشته خواهی شد مؤلف گوید بپوشید سوسید سوسید ناف مباله انحضرت را مترسند این که ان موضوع موعود هر تیر زهر آلود سه شعبه است  
ان مظلوم از آنجا بر آورد و خود مانند نوردان جاری شد پس بر رویه ان طرادس بعد از کشیدن آن نیز ضا ضعت ان مظلوم مستوشد و توقف نمود  
و هر یک از آنها سر را که تیر انجا آمدند بر میکشند که مباحون ان غیر مظلوم بر کرد ان مظلوم وارید انما اینکه مظلوم از قبله کند که  
اورا مالک بپوشید میکشند تیر ان مظلوم ان بران بر بد خو انقدره انما در دست او از دست بر بد خو انقدره انما در دست او از دست بر بد خو انقدره  
بر سر ان مظلوم بود از آن قطع شد شمشیر بر سر انورش فرود رفت بچو یک بر نش بر ان خوشد بر نش کلاه ای ان مخصوص که رسالت که صل اسلام شود  
با توبیست مخصوص بر رویه مجلسی بر تیری که مالک بپوشید فرق انجا بر زد که عماله حضرت بر ان خوشد انحضرت فرمود که هر که بران است بخوردی و نیاشا  
و با ظان ان خوشد و ان بدیجت شقی بعد از واقعه کرد ان بر نش بر ان خوشد بر نش بر ان خوشد بر نش بر ان خوشد بر نش بر ان خوشد  
پس این بگریه داد گفت یلک فیلک الحسین سکنه بر نشه الله لا صعبک ابد یعنی ای توحید بر ان شهادت کرد و بر سر او را بود بچو کند  
که هر که بخوهم با تو صحبت نمود پس ان شقی حشر نمود بجای انضعیفه که سبلی بر ان زد که انضعیفه کنار کرد و دستش بر بدنش بپوشید بر خان بود  
و خورد انما انما بدیجت ان بدیجت فرود رفت چنان شد نمود که انقور دست انقبیح قطع شد بر رویه بجای انما بدیجت بد کرد انخوان بر نش بر انما بدیجت  
از ان میکشید بچو نظر بر وجه مؤمنه بر ان افاد گفت اندخل بیتی بسلبک من سول الله اخبر عتی ختی الله قبلک نار یعنی یا نجاة من داخل میما جانم  
که از فرزند سوسید بر آورد و بر او از خامن که خلد بر تو را از انشوی نماید پس تلح بدیجت بر احوال که فرما شد سوسید او در دست انخوان از انها خارج  
بود و تابست اما مانند بچو بچو شک بود و هم حال بود تا بچو ض و اصل شد ای چون انبلمعوا این خبر تیر را بر نش انبخت از که تمامه بر ان خوشد  
ان مظلوم عماله بر رویه انما بدیجت بر رویه متوجه چمه که کرد بچو بدیجت سید پارچه طلب نمود چو از راهی بر او زدند بدیجت انبخت از ان مظلوم  
ان پارچه بر جرحت بر متور شد و کلاه بر بالای ان بر سر گذاشت عماله بر ان بچو بدیجت بر رویه در انحال نداد و از انبخت انم کلشوم با سکنه  
یا رقیه یا فاطمه علیکن من السلام یعنی بر نیب ای ام کلثوم بسکنه ارفیه افاطمه سلام من بر شما باد زینب خواتون پیش آمد عرض کرد یا اخی  
ایقت بالقتل یعنی بر ادیقت نمود بک انحضرت فرمود کیف لا یقن لیس معین ولا نصیر یعنی چگونه یقین نکند و خا انکه نه معینی نه یار یکنند  
زینب خواتون عرض کرد ای برادر ما را بچو بدیجت بر کرد ان ان مظلوم فرمود همها اگر نشن بر میداشند خود را در مهلکه نمی انداختم و کاتک غیر  
بعید کالعید بسو تو نکم امام اگر کاتب سوسونکم سوا الله یعنی کویا تا بسکیا نکند که شما را مانند بندگان میزند رجلا سبوا و بچو شما را بکند  
عذر انچو انما بدیجت انما بدیجت سورا شنید شک از دیدها فرود آمد و داد و او در راه و افله ناصر او شو منقلبنا و اشوصنا ما این سوسید  
و چا خود را چاک زد و سوسید بر او پایشان نمود و چکا بر روی خود را مظلوم لکباب با غلبه اجتناف فرمود همها یا بنت المرثی ان البکاء طویل یعنی  
ایرام باش ای دختر مرثی علیه که بعد از ان که بر نیب است پس ان مظلوم خواست که از چمه بدیجت بر ان که زینب خواتون را بچو سوسید صلا یا اخی  
حتی از در من نظر فهدا و داع لا نلاق بعد یعنی اوم باش ای برادر من و توقفنا ما نوسه خود را از نظر نمود بر رویه ان که بر درام و تو اور لغنا  
که این و داع اخر است و دیگر بچو بدیجت بر منم فمضلا اخی قبل المماه هنیقه لبس منی لوسه در لیل یعنی ای برادر ما را بچو سوسید که بل از من بک زمان قلبی  
نا سر شوش سینه من پس ان مظلوم لکباب سبک بای انجا بر امینو و سوزان نیز در ان در عالمی ان که فرزند دست بای انحضرت را  
میسوسید پس انقبله افاق بر اجنت نمود بسوان اهل شاد و در نجایه بان بدیجتا ما داعی که قوه تیر در او باقی کونا هی نمود و چون ضعت  
ان مظلوم مستوشد پس شمشیر بر رویه مینالند با نکان فران بر جان نداد داد که چو انوقف نمود اید چو انظار میکشید که این تیر یک تیرها اورا  
که نمودند جمله نماید بر او در نجایه او در انجا بر انما بدیجت چو انفق بر جان انکلا را از شمشیر بچو بدیجت یک نده بر انما بدیجت از همه  
اطر و کاحله و کلبه بر حصین تیرم که بعد از انم که با باد تیر بر ابروهای مجز میان سر مظلوم سازد و او او بچو غنوی که بلغسل شد که تیر با باد  
بیزه آلود بر خلق مباله بر کینه معوز که ان مظلوم فرمود بلم الله و الله لا حول و لا قوه الا بالله و هذا قیل فی رضا الله یعنی استعا بچو  
بخط و حول تو نیست که بخدا و این شهادت است در امر صا خلا و در غیر اینست که بچو بدیجت که فرما کرد با در صوفی بود و شریانیست

# مجلس پنجم

زود غیر خلیفه جعفری که بنیامی در بانی گرفتار با صبری بر عاقبت استیلا فرود آورد که میباید و شر و کفر و شراب و غیره که بعضی متسلط بر  
حلقه مظلوم و در مصالح و مصلحت هم شوق کننده نافرمانی بود بنزه بر محلو میناک انمظور اولاد فرود که انصاف نشین غیر شریک از شدت جراحت  
ان بنزه از اسب غلطید بر خند است بروی جان ماوی گرفت بلند مرتبه شاهنوردی صد در بنیامی اکر غلط نکره من بر زمین افتاد اموی  
فکرتنا الصفتون بر عجم و بر عجم بکل مکبر و مهمل یعنی مظلوم و زورین بر زمین افتاد و بر عجم انچه فادنا و صفو لشکر الله اکبر میکنند  
و حاکم انچه حجه ان هر مکبری موحداز پادامد تکبیر و تحلیل بر زمین افتاد عجم من السبع الطریق کیفه نفس و الا در صبر لم تزل اسفا  
علیه لکوا کب کیفه تنفس و الا فلا له تعطل یعنی عجم میگویند چرا شما هفتکانه شکافند که در اینها منزل نکریدند و منزکون  
شد چرا شما هار و نبر بنجند و چرا اولاد از حر که بنفشه حجه ناسف خود بران مظلومین روایت بخا انمظور شاه لولاد از در بنحال سر برداش  
و نشست و ان تبر بر که بر حلقه میباید کرد بودند از حلقه کشید چون در حلقه اعدا شد قوه بدی کوناهای نداشتن بر و انچه مملکتها از جابر خوا  
و ایستاد و روایت متناهی دست منور خود و خود مظهر خود را میباید در بر سر انور مینجند این عمل را مکرر مینویسند این روایت بخا الانوار  
سعد عمار بنزدیک تبر کو را مکه ناکاه بر و انچه حجت مسلم از نیک خویشها با ناله واه بر زمین آمد چنان مضمحل و لرزان بود که گوشهاش  
در میان گوشه میبویس انچه از جابر در مابوس بر و انچه سید طاوس نداد و انچه اسید او اهل بیت است انچه الله علیه السلام  
و انچه انزال نکرده که علی السهل یعنی ایدر بنجای است انچه ای نزل که اهل بیت من کاشکی است انچه از زمین میباید کاشکی کوهها میباید بر حلقه  
بر و انچه بخار الانوار و انچه بر حلقه عمار در بر و انچه عمار بن سید عمار در بر و انچه عمار بن سید عمار در بر و انچه عمار بن سید عمار در بر  
میکند با و چون بنشیند در این کلمات از ان مظلومان باه و انچه اشید انچه فایده که داشت نتوانست خود را ناکاه است انچه از دیدگاه انکدر  
دن در روز پیش و بجای شد و بنجید خود را از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
اما عالیها که میباید بلکه هم انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
حال ان مظلومان و انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
نمود انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
داد و بیکر اما انچه مسلم یعنی دای و شما ایاد در میان شما مسلمانیست پس حدی از ان بشر ما جواب انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
ذکر جواب انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
که بازان بر شما انچه علیا را در میان گرفتند که در عمار بن سید عمار در بر و انچه عمار بن سید عمار در بر و انچه عمار بن سید عمار در بر  
مطلوبان با کرب و بنحال انداخت که ناکاه مملکتها بر بنجید و انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
بر انچه عالیها و جابر از ان سر شجیا وارد او را انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
قلم کردید نمیکند که بنیامی انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
معرضه را در وی گرفت انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
که ناکاه سنا بر انچه بنجید که بعضی گرفتار با بدست شکر با خود بنزه بر چینه کردن انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
بیکینه مظلوم که بنجید علو را با خود برد و بر و انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
انمظور چون قوه ایشانند از بنحال سر برداشتن و تبر را از مظلومان خود کشید کف نور خود را بر بخون گرفت چون از نور شد  
و عمار خود را با نوح خضانه و فرمود هکذا حتی القی الله محضبا بک مغضوبا علی حق یعنی به کین وضع خواهم بود ناملا فانت نامهم خدا را  
در حاکم انچه بنجید خود خضانه شده باشم حق مرا غضب نموده باشد انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
چشم بنجید انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
گرفتند بنزد بنحی او در نذر مؤمنه الله علیه یا اشفی الاشقی او انفر من ناجر از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
پس او را که بسید انداختن کثیر معلم در بند بود حاضر او در نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
الله که در بند عمل دید امیر فرمود انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
الرحم الرحیم هذا بنحی الحسین پس سران پدید آمد بر پدید آمد بنحی انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
شمس را شنید که ان بنجید با خله نمایند که او از جوش و خروش و غوغای عام بر آمد بنحی انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
امکان در بعضی مکتوبات که امیر کبیر سنا را با ما و اکذار نامانیز از کشتن انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده  
دارند انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده انچه از نیک خویشها نکرده



خلیق فرمود احوال انظار را بیان نماید و بگوید که چون انظار را محاصره نمودند در یک بلاد هزاران نفر برانجا آمدند و در آنجا  
 از چهار در پیش روی و بود و در هر یک از او هفتاد و دو نفر بودند و در آنجا که بر پیشانی آنحضرت زود عبد الله بن مسعود  
 و بیع تبر سه شعبه زهر بود بر سینه آنحضرت زد و او بوی غوی نبرد بر حلقوم آنحضرت زد و در عنق آنحضرت بر دست آنحضرت زد و در  
 نیز بر او آنحضرت زد و در سینه آنحضرت زد که بر در افتاد خون هم از آنجا بر او ریختند و در آنجا که در آنحضرت زد که  
 تمام آن بر آنحضرت زد و صلح بر همه نمودند و انظار را انظار است و در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 طفیل یکی بر صورت آنحضرت زد چون سخن با آنجا رسید و آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 نقل نمودیم که بعد از انظار و در چهار در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 جنم نظام مؤمن و نیز خود را بر جنم انظار و در دو در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 نابوی نام آن جنم را با اشخاصی که در میان خود پیدا کرده اند و نام آن جنم را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 لطف علی اهل آنکه الله بالنار یعنی این جنم را با اهل آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 پس بیست و دو نفر از آن جنم را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 کشید از جنم آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 در فلوس و غیره مانند این و در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 بطرفه آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 نیست و جو می شود و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 که در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 اخلاص سید اهل آنکه نظر نماید بجانب آن جنم را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 این جماعه انعام خواه کشید الله عجل فرجه ما انعام انظار و از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 با خداوند بخون در دراز نیاز بود و از خوف بیدار ایمن کردید و در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 چون در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 و عرض کرد جعلت فداک یا بن سول الله تو با آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 بوی که آورد و بعد تمام بنزد عمر سعد و آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 تا کار تو ما جورا بنام این بگفت و بیخ خود را حواله آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 از جو ما بوی شد و آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 لشکر داخل ما و بیست و هفت نفر از او داد که خوش در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 پس عمر سعد و در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 اند که سر و پا را انظار را جدا کرد که انظار را از نظری که انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 نمود و شهر خسران ما را بر او بردند و انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 بر دیو خسر سول خدا پس شهر را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 مبارک دیدید بر سر انظار و انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 میگفت بچشم بچشم کنید رکش انظار و انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 نظیر بلبش بر چشمها حق بین انظار و انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 نمود انظار در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 مسلم میگوید بر این حازینت کشته بال با قلب از علل از جنم بر آمد که او را با گوش میزد میفرمود لیت الشما انظفقت علی الارض  
 و این انظار را که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 کشید و تو ایستاد نظر میکنی که اشک از چشم آنسکه در دل جای شد بعد که بر آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 بله در آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را  
 انظار را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را از آنجا که در آنحضرت زد و او را

بیشتر گفت مادرت بغیر از تشدید نیاید نور افروزم تو چرا بقتل نیاروی چنین اشتهای پرده پس شیت به دین شمشیر را بشنا آید پس از هر دو  
شمشیر گرفت و از اسب و دامد قصد نمود که سرانور افشرد و از زبان اطهرش جدا نماید که در اینحال انظار مفرجه عبود بود بدیه خود را  
کشود و بان لعین مرد و در نظیر نمود که تمام انظار اعضا ان پلید از شده خوف بلرزه در آمد شمشیر از دست افتاد و در ونگر میخیزن نهادن و ایبه  
منتخبستان بید متوجه عمر ز سجد کردید گفت غضب خدا بر تو با ایمر چه باعث شد است تو را که میخواهی بجزای دشمن باشد شمر مرد و در بنظرت  
معوکف چرا بقتل نیارود انحضرت را مادر بغیر از تشدید تو را نیاید نوم تو سنا با نفع گفت وای بر تو چون انحضرت چشمها خود را کشود  
من نظر فرمود و بخاطر آوردم شجاعه پیک او علی کردد فراموش نمودم کشتن این بزرگوار را شمر در جوان بید گفت آنک بجان ای امر هم الله الشرف  
یعنی تو بپسارت شاد در میدان شمشیر من که بجز سواد که احکاز ثقل بر سر او از زنیست من بر یخین خود حسین بر اندر و در از اسب نامد  
و این سجد بدید از شد بر و این منتخب نداد که هر کسی که سر این هاشمی را بتر من او را شمشیر بخواد او خودم داشم شمر گفت انا ایها الامیر یعنی  
سر از در دایم عمر ز سجد بجا گفت سر عزمنا که از بر انواست جازه عظیمی پس انعام ازل و ابد و آورد با انحضرت انظار انحال مد هوش بود  
در این مجاز الا نور انولدا الزنا بر بالین سید الشهداء آمد که رؤی انظار و معید با خر رسید و در زبان معجزه با خود را از تشنگی شکار طلبید و شمشیر  
ای را که انولدا الزنا را بجهت خود لکدی با انظار و سبک از در گفت با این ترا البت تنعم ان اباله علی حوض التبی یعنی من اچیز صبر تا خدا ما را بیاورد  
بپس او ترا با این شمی که کمان می کنی که بد تو شمشیر خود ترا است ای سید شمشیر خود صبر کن تا اب از دست او بپوشد پس شمر و بنده بپس از تشنگی که در  
ما سرور از قنای شتابی انما گفت بخدا سوگند که میخواهم چهره من نمود که جدا و محمد مصطفی شمر را بشد پس شمر ولد الزنا از اسماع اینک لاد غضب شد پس  
پای بر بلا بجز خود لکدی را تشدید کرد که از شد لکدان بی ریب و شکاف در این شمشیر سینه بکینه انفسر حالک است پس بد بر بلا خود را  
و در ذکره و محاسن معتد را در گرفت قصد نمود سر و توانید طهر از زینک اطهرش جدا شد که در انحال انظار و بقی نمود و بر و این منتخب نمود  
با و بلیک من انت شهادت من فاعظی ما یعنی وای بر تو کشتی که بالا رفت بر محل عظیمی انحضرت گفت من شمر انظار فرمود با و بلیک من تا یعنی وای بر تو  
من کیتم انما گفت توفی حسین علی بن فاطمه زهرا و جد تو محمد مصطفی است حق فرمود با و بلیک ان اعرفت حسین یعنی فام نقلتی یعنی وای بر تو  
حسبت میگذا پس چرا می کشی شمر ولد الزنا گفت اگر مروری از انکم در اینک برید با او یکدیگر انظار فرمود که در این پیشتر در دست داری باز  
بر بند یا شفا عنجد من رسول خدا انکار بلیک گفت انق من الحجازه انب منک من عجزت یعنی یکد انوا ان بجز بر اسب از نرو و حقیق  
پس انظار تمام حجت بروی بان بهر فرمود انهم میگذا امر زجه در راست اینا غریبه ساعتش انمگ گفت امرت جعفر و ز عاشوا و اینا امرت  
ماز جهلست فرمود اینا غریبه خطاب انهم جدم بر با انما بر خطیب بگویند تعجب بگردد گوارم را بر زبان مبر انند تو با من این معامله می کنی ای پسر  
خدا رو بخور و بر و بنده من گذاشته نور ان تشنه و او بوسه بر حلق من داده تو بر ان تیغ من برین و بدان که زوخ کر با انظار و بر طرفه است  
و در عجبی معصوم بر جان چپ من در انوقت تشنگی استید جوانان بهشت بر تار سید بود و از قنایه عطش با بخورد را بپس از تشنگی از انظار  
از بر زاید انما حجت بروی انحضرت فرمود حال لا بد است از کشتن فاسفی شمر من الما پس شمر بر ای من با شانه انمگ گفت هبنا انجل کن  
که بخوای از انچسبید تا اینکه بپوشی که از غصه بعد از غصه انظار فرمود وای بر تو در و شکم خود را برهنه تا انمگ در و شکم خود را کشود  
انحضرت ملاحظه فرمودید که انمگ در و شکم و صورت او شبیه است انحضرت پس فرمود جگر رسول الله قنایه یعنی شمشیر موجود است سوال الله  
در این فرمود انحضرت گفت جگر ما کف است فرمود جگر ما کف است با علی نقل و لدان هذا الرجل امر بقهر شمشیر انوار بالکتاب انحضرت  
یعنی علی میکشد در ننگ حسین در ابلی که مبتلا است با خوشی بر سر شمشیر بر نبلوا است سبکان و چون از ان نور انکار از انظار تشدید  
غضب غضبش از در پس رویا شمر بید گفت حال که جگر خود را است با نبلوا است الله نور امیکم بید ز کشتن این نور انکار از انمگ شمشیر  
بر حلق مبال انظار و انش شروع و بکشید یکد شمشیر و بر انمگ انظار فرمود با و بلیک انظر ان یقطع سیکل موصطاطانها  
قیلها رسول الله یعنی انوار نوایا کمان می کنی که قطع نماید شمشیر موضعی را که بنوشه شود خدا انموضع امپوسید پس انمگ شمشیر را بر و این  
ای محض انحضرت گفت بر تشبیه می کنی بکار و الله ما از بجان الامن فقال یعنی بخدا سوگند که سر نور از زنیست انما خواهد کرد در انولدا الزنا در شمشیر  
خود را در کرد و ان یکد باره نازیر در و پیغمبر را بر کردد بر و خویشند را انحال انمگ از مشغور از و نیاز بدگانیست که بد و بروی  
عصر تو خدا و نام بر خود و فاکرم تو البته بوعده خود و فاکر ما که ندان از جانب خود رسید که ای پسر حسین دار که ما نیز بوعده خود و فاکر ما  
نمود و بقد از کاکاران شجره شما را بنوشتم که تو را ضعی شو انظار و در انوقت فرمود الان طاب الموضع لخدای بگردد بر من گوار است و او بلا  
و امصبتا پس شمر ولد الزنا بری شمشیر خود را بر فضا یکد منو انظار و کذا ان شیدا قنایه انب شمشیر انما انما می دهد و نمیکند دیگر  
دیو ام در دست مشاهده نماید تا خام برین چند سطر شمر را نذر را بر صغیر در فریفت نماید ای اما ان منظور است که ای عبد الله که بسبب انظار  
جده نقل نمود و فرمود کسی که در مصیبت خای خود را شبیه بگری کند بر او در بختش را واجب میشود چگونه کسی که اعداوشی نماید این  
حال را که شمر بدید باره انظار و مراد کمال غضب بر کردد بر و خویشند و دم شمشیر خود را بر قنایه انحضرت گذاشت نظر را در و در میسود



خورد راضی نماید قطره اشک از دیدن جای نماز چند روز از سنک سخت تر باشد که بلا حظه اینجا از منسوب میگردد و چشمه دار که بجای این  
چشمه زدیده است از جاری میگردد و چگونه میشود که بصورت این قطره اشک از دیدن سنانش جاری شود و حال آنکه در نماز  
تصور اینحال را در برانظور کردیشکست تا غم بر سر میخند پس باید که شیعه از برون کل نازکتر باشد شنید اینصورت نسبت با ماندنیشکست بعض  
شنید قطره اشک از جاری آن که دیدن اجاز بشود و اگر با وجود اینجا از اشک از دیدن سنانش جاری نگردد بدانکه قسار و قورافرو گرفته  
و تکلم نمود در امور ابفایانها آنکه دیدن بر سر باخو بر از غیر ذکر خدا و امور لایذکار در دست رحمت بر سر پنهانگذار که کشیده شد  
بر سر ایشان نشان زوال فسان میکند و اگر در حد است کشید از دو مرتبه سر پنهان کند که پنهان بالا محض آنکه سنان اشک از دیدن کانت  
جای خواهد شد که بیان نمود است نشان فسان و علاج از آنجوریکه ذکر نمود خواهی شاهد نمود اجسام در بیاد که چه مطلب بود که  
بحاله اولی که شمر ولد الوابند باره ایة العبد روح العالی بنفله بر خوا باینده و غیر شمشیر خور بر رفقای انظلو کد اشک او لابن اشعاعمان  
کد از راهی بر نما کاش از زمانه در گذر و نکونشد و خرج که بلند است و پیشو شد کاش از نما که اینجور که کرد است سیمار در روز من بسکون  
کاش از نما که کشی انچه شکست عالم غم غرق در بخونشد کاش از زمان در آمد از کوه نابکوه سیل سبه کد در روز من قور کونشد کاش از زمان  
که بیکر او شد و سخاک جابجا پنهان بر روز شد او او بلذ و امصبتا بر سر و ابه که سخت شد و ابه که سخت شد و ابه که سخت شد و ابه که سخت شد  
عبانور چشم محمد مصطفی و علی مرتضی حسن مجتبی ناز پرورده فاطمه زهراء کد است شروع نمود قطع کردن منور انظلو و می کشن اشک الیوم  
نفسی تعلم انما یفینا البس فیہ منقر ان باک ندشام مکر با عبد البتی المصطفی العظما و خبر من لباعا و اگر ما اشک الیوم سنی اند ما اصطل  
فتلک غدا استخما ای بی تو را میگویم و یقین میدانم که پد تو بعد پیغمبر معظم همیشه در نماز خود مکر بود است ایند بر کوار بخیر آن  
شنید که در حج احرا باشد و تلبیه گفتند نامزد تو را بقل میام و لکن و راست که نادم پیشا خواهم شد فردا داخل حرم خواهم کرد و در وقت  
که از کشید شمشیر فولد انرا عضو یادک یا مفصلی از کدن منورا انظلو قطع طیشدا انظلو با از ضعیفی منور و اجدا و علیا و ابالفاسما و  
خزناه و اعینا و اغربنا و اقله ناصر امر انطا و میکشند و حال آنکه جده محمد مصطفی است مرا نشه می کشند حال آنکه پلدم علی مرتضی است مرا  
برهنه مینمایند حال آنکه مادرم فاطمه زهرا است مرا می کشند در اشک غریبم حال آنکه جده من خدیجه کبری است بر و ابه منافق فولد الوابند  
و حیا بد زده سر بر سره تلبیه انظلو غیر بر ان بیا اظهر شد جدا کرد پس مانند افاناب ای بر جدا بسد سر نیز بلند است معنوی گفت بخدا کند  
سر نور جدا کرتیم میدانم که نون فرزند شوی خدا و بهتر شد ما از جنت جدا کرد ما در دعا و عمو اندر مطهر بر و ابه بلادی و دل شری  
که بر کای نیز رفت و سچو انولد الواب و ابه منتضی سر منور ابلا می نیز نمود گفت الله اکبر بر همه لشکر عثمانی بنفشه بر کشند الله اکبر و  
و بلا بکفرین بان فتلت و انما فتا و ابک التکبیر و التهلل ان یعنی تکبیر میگویند بجهت آنکه نور اکشند ای با عبد و حال آنکه بکشن تو تکبیر میانی  
نعل او در بند بلکه بر و ابه منتضی لشکر سر بر سده فعه تکبیر کشند که در اینجا ان بعد از ان در انما انرا یکشد افاناب و ابه عبتی خیا نکر  
که ساهانما باشد هفت قطره خون بر و ابه منتضی از اسما بر زبان بار بدست سانی از اسما ندا کرد منور الله الامام الخوالا الحسن  
عبد البقیة البر اول الله الیها یعنی بخدا سو کند که کشته شد اسما بر سر امام حسین علی بن ابیطالب بخدا سو کند که کشته شد  
کوار بر زک فدی که پس بر زک از حله الحمة بود بر ابیبحار حتم فرمود ملک کر که برایشها الامم الظالمه القاتله عتره نبیها الا وفقکم الله لصلو  
ولا فطره و فیه عا اخری فطره الا اضحی یعنی ای ام تر ظالمه کشته عتره پیغمبر خود خدا شاد الله بعد از اقامه او از نماز عید فطره عید اصحی حضرت  
صان و فرمود بخدا سو کند که نون نیا فایان نه خواهد یافت با فلان نا اینکه بر خیزد طلب کشند خون انظلو که حضرت صاحب الماء باشد پس  
بجای ملکی از آن که قدم در سبزه ناز شد بر در باها با لها بخور را چمن نمود بعد صبح بر و در که اهل البجای البسوا الثواب الحزن فان فرح الترسوب و  
یعنی ای اهل در باها بر شنید بر خولیا سحاحرت با غنی که سبط پیغمبر خدا را سر بر بلند بعد ان ملک با بر کمانود پاره از منور انظلو بر و  
و بر و انمو با سمانها پس ملکی فایانده که انیکه ان مرتبه بر ابییدما اثری از ان ترین او ماند لغت کن بر قائلین او و متابعین او که پس زایه ملوک  
غیا شد یکمیتا نار یکی که در ان شجر نیز بود مرتفع بلند کرد بدجوریکه چشمها کسی را نمی دیدند و مردم کمان نمودند که خدا الهی ناز شد  
بر و ابی چنان باشد که در بلکه خلوتی از شده ان بار در سبلند و در همان روز هلاک شد بر بر انرا انوار جبرئیل بصورتی در  
لشکر ظاهرا بر سر بر میگرد پس مردم نمی نمودند ان ملک مقبر از صحنه دن واضطررتی بود بر جبرئیل فرمود چگونه فراتر نم و حال آنکه در سب  
ایشا استیکد فعه نظر مینماید بسوزن بن و یکد فعه نظر مینماید بسوزن بن و یکد فعه نظر مینماید بسوزن بن و یکد فعه نظر مینماید بسوزن بن  
شوم پس بعضی بعضی کشند که انبرد دیوانه است اشخاصی که نوب کار بود ان کشند بعد اقصم که این چهار بود که بنفسها خود کردیم کشیم از برای این  
سمیه سید جوانان حضرت پس فرج نمودند بر این یاد و برایشا وارد شد انچه ارد شد حضرت صان فرمود اگر ختم جبرئیل از دن میدا مران برایشا  
صیح بر کد و ارجایشا از این صفا ایشا فضا منعم و لکن خدا مصلحت داد ایشانرا تا از یاد نماید کناه خود را و از برای ایشانست خدا بده ناک و حضرت  
صان فرمود خوا انظلو را شهید کردند سید درنگ کشند که اسر و بلا بر این اثر ناز شد دیگر شاهد نخواهد بود ما قائم الحکم ظاهر شود سنه